

# تحریم، جنگ و دولت متجاوز: مروری بر مواضع آقای علی افشاری

محمد سهیمی

## مقدمه

چندی پیش [بیانیه‌ای بصورت یک نامه سرگشاده](#) به پرزیدنت باراک اوباما با امضای ۵۵ زندانی سیاسی کنونی و آزاد شده در ایران منتشر شد که در آن از رئیس جمهور آمریکا خواسته شده بود که به تحریم‌های کمر شکن اقتصادی غرب بر علیه ایران خاتمه داده شود. اکثریت قریب به اتفاق امضا کنندگان بیانیه، که بدو زبان فارسی و انگلیسی منتشر شد، از شجاع‌ترین و پایدارترین فعالان سیاسی و روزنامه نگاران کشور هستند که بهای سنگینی برای آزادی خود و دفاع از حقوق حقه مردم پرداخته‌اند.

بیانیه مورد حمایت جمع کثیری از فعالان و چهره‌های شناخته شده سیاسی و اجتماعی، روزنامه نگاران، و دیگران قرار گرفته است. اول از همه باید از زنده یاد رشید اسماعیلی، عضو شورای سیاست گذاری ادوار تحکیم وحدت (سازمان دانش آموزان ایران اسلامی)، دانشجوی محروم از تحصیل، و روزنامه نگار اصلاح طلب نامبرد که در [یک مقاله](#) که احتمالاً آخرین نوشته او در زندگی کوتاه ولی پر بار ایشان بود، از نامه حمایت کردند. [دکتر سعید حجاریان](#)، [دکتر محمد تقی کروبی](#) فرزند شیخ شجاع در بند اصلاحات و یکی از سه رهبر جنبش سبز آقای مهدی کروبی، [کنش گران ملی-مذهبی خارج از کشور](#)، آقای [تقی رحمانی](#) متفکر و روز نامه نگار برجسته ملی-مذهبی، [دکتر محمد برقی](#)، آقای [محمد ارسبی](#)، و بسیاری دیگر از نامه با نوشتن مقاله حمایت کردند. [آقای عباس عبدی](#)، روزنامه نگار، در یک مصاحبه هم از نامه و جنبش ضد تحریم حمایت کردند، و هم به انتقاد منتقدین پاسخ دادند. مصاحبه آقای عبدی خشم تعداد قلیلی از طرفداران تحریم‌ها را بر انگیخت، که این مقاله به آنها خواهد پرداخت.

یکی از فعالان سیاسی خارج از کشور که در مقاله‌ای به نقد نامه زندانیان سیاسی پرداخت آقای علی افشاری بود. نگارنده آقای افشاری را هم از نزدیک ملاقات کرده، هم چندین بار با ایشان مکاتبات ایمیلی داشته است، و هم فعالیت‌های ایشان را زمانی که هنوز در ایران بودند دنبال میکرد. نگارنده، همانطور که به ایشان شخصاً گفت، برای شجاعت ایشان در طول دوران فعالیت‌های دانشجویی در ایران احترام بسیاری قائل بوده و هست. بنا بر این آنچه که در این مقاله راجع ایشان نوشته میشود فقط و فقط نقد مشفقانه مواضعی سیاسی کنونی ایشان است و بس، که از دید نگارنده در راستای آنچه که نگارنده منافع و مصالح ملی ایران، نه جمهوری اسلامی، میپندارد نمیباشند.

[مقاله آقای افشاری](#) در مورد نامه زندانیان سیاسی نگارنده را بر آن داشت که نقدی بر مواضع ایشان بنویسد. در عین حال ایشان چند ماه پیش مقاله ای منتشر کردند که یکی از مخاطبان آن میتواند نگارنده باشد. در همان زمان قصد داشتم نقدی بر مقاله ایشان که از نظر من بسیار عجیب بود بنویسم، ولی گرفتاری‌های زیاد از یک طرف، و انتشار [یک مقاله به زبان انگلیسی](#) در نقد برخی از مواضع ایشان از

طرف دیگر باعث شد که نگارنده از نوشتن نقد فارسی صرف نظر کند، تا اینکه مقاله جدید ایشان در مورد نامه ۵۵ زندانی سیاسی منتشر شد.

این مقاله بخش نخست از یک مقاله دو قسمتی است که نگارنده در آن مواضع آقای افشاری را بر مبنای مقالات ایشان مرور می‌کند. نگارنده نظر خود را در مورد این مواضع به تفصیل شرح خواهد داد، ولی در تحلیل نهایی این خوانندگان هستند که می‌بایست برای خود در مورد مواضع آقای افشاری تصمیم بگیرند. از نظر نگارنده گرد هم آری نکات مهم مواضع ایشان و تشریح آنها در مورد مسائل مهم در یک مقاله تصویر روشنی از ایشان و فعالان سیاسی مثل ایشان به وجود می‌آورد.

اجازه دهید در آغاز اصول فکری خود را مختصراً بیان کنم که مشخص شود اینجانب در کجا ایستاده‌ام. نگارنده از لحاظ اصول عقیدتی یک ملی-مذهبی است، مدافع یک جمهوری کامل است که در آن دین هیچگونه نقشی را در حکومت بازی نمی‌کند، و نظام ولایت فقیه را، صرف نظر از ماهیت عقب افتاده دینی آن که با آن مخالف است، بر ضد ساختار دموکراتیک ارزیابی می‌کند. نگارنده یک اصلاح طلب، ولی از نوع سبز آن است، و رهبری آقایان میر حسین موسوی و مهدی کروبی را در این مرحله از تلاش برای ایجاد یک نظام دموکراتیک در ایران حمایت می‌کند. نگارنده مخالف استثمار، استعمار، دخالت در امور داخلی ایران، و امپریالیسم است، و آمریکا و متحدان آنرا نه تنها متحد مردم ایران نمی‌داند، بلکه با اهداف آنها در خاور میانه، که اهدافی امپریالیستی برای حفظ هژمونی خود می‌باشد، مخالف است. نگارنده در عین حال که نقش سیاست‌های هشت سال گذشته ایران در مورد برنامه هسته‌ای، بخصوص عدم تعامل با مراکز با اعتبار جهانی و شعارهای وحشتناک محمود احمدی‌نژاد بر ضد اسرائیل و واقعه تاریخی هلوکاست را عوامل مهمی در پیدایش وضعیت بغرنج کنونی می‌داند، چون معتقد است که دعوای واقعی حفظ هژمونی آمریکا و اسرائیل در منطقه است، و از طرف دیگر از لحاظ حقوق بین‌الملل ایران را [در اینمورد صاحب حق می‌داند](#)، با تمام توان از حق ایران برای برنامه هسته‌ای مسالمت آمیز در چهار چوب قرار داد عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای دفاع نموده، و آنرا یک کوشش در راه جلوگیری از جنگ با ایران میدانند، چرا که اگر دروغ‌ها و اغراق‌های جنگ طلبان در مورد برنامه هسته‌ای ایران فاش نشود، همان بلایی بر سر ایران و ایرانیان خواهد آمد که بر سر عراق، لیبی، سوریه، افغانستان، و چند کشور دیگر آمد.

## آداب زندگی در آمریکا

در آغاز مقاله چند ماه پیش آقای افشاری مورد بر رسی قرار می‌گیرد. ایشان پس از واقعه تروریستی بوستون مقاله ای منتشر کردند و در آن [چنین نوشتند](#):

"در بحث‌های جاری در میان ایرانیان، خاصه در آمریکا، دیده می‌شود که عده‌ای ترور بوستون را فقط با دست گذاشتن بر روی مشکلات جامعه آمریکا و برخی سیاست‌های واشنگتن توضیح می‌دهند. واکنشی جلوه دادن ماجرا، چون به نفس کنش نمی‌پردازد، از بررسی خود آن و عوامل مستقیم برانگیزاننده آن غافل می‌ماند...برخی با بزرگ‌نمایی مشکلات در جامعه آمریکا، استدلال می‌کردند که تنگناهای زندگی مهاجرین موجب قربانی شدن این دو شده است. جمعی دیگر این رویداد را واکنش طبیعی جنگ‌های آمریکا

در عراق و افغانستان بر شمرند. دیدگاه دیگری وجود تبعیض‌های نژادی در آمریکا را زمینه‌ساز مشکل عنوان کرد. سمت‌گیری عمده این نیروها، بیشتر برخورد انتقادی با دولت آمریکا و تلاش‌های مسئولان امنیتی و قضایی آمریکا در مواجهه با عاملان انفجار بود... در لابلای این برخوردها، رویکرد **امریکاستیزانه** قابل مشاهده است که بیشتر متعلق به نسل جدید است."

تأکید در پاراگراف بالا و در همه جای این مقاله با حروف سیاه از نگارنده است. آقای افشاری توضیح نمی‌دهند که کدام گروه از ایرانیان ساکن آمریکا - که ظاهراً از نظر ایشان "آمریکا-ستیز" هستند - سعی در توجیه آن واقعه تروریستی کرده بودند. خود نگارنده کسی را با این توجیحات نمی‌شناسد. ایشان این چنین ادامه دادند:

"کسانی در این حوزه فعال شده‌اند که برخی‌شان در دانشگاه‌های ممتاز آمریکایی تحصیل می‌کنند، شماری از آنها اساساً اشتهار و موقعیت خود را از رهرو فعالیت در ایالات متحده کسب کرده‌اند. حتی کسانی دیده می‌شوند که در موسسات مدنی آمریکایی و یا نهادهای وابسته به دولت آمریکا کار می‌کنند. نوع برخورد این نسل با نسل‌های قدیمی ضد آمریکایی تفاوت دارد... بحث بر سر این است که سمت و سوی این مخالفت‌ها چیست؟ و در عین حال موجهی برای توجیه اقدامات تروریستی نشود."

پس به نظر می‌رسد که آقای افشاری باور دارند که دستکم برخی از ایرانیان تحصیل کرده در "دانشگاه‌های ممتاز آمریکا" و شاغل در "موسسات مدنی آمریکایی و یا نهادهای وابسته به دولت آمریکا" ضد آمریکایی و "توجیه‌گر اقدامات تروریستی" شده‌اند. ایشان این چنین ادامه دادند:

"زیبنده نیست کسانی که هنگام اقامت یا تحصیل در دانشگاه‌های آمریکا، از این مزیت استفاده کردند، رسم اخلاق و **قدردانی** را کنار بگذارند. زندگی در هر جای دنیا و استفاده از امکانات و امتیازات آدابی نیز دارد. لازمه این امر احترام و مشارکت در اندوه و شادی وقایعی است که کلیت مردم و جامعه آمریکا را در بر می‌گیرد... در غیر این صورت انعکاس حس نفرت و انزجار افراد را به تدریج در بن‌بستی قرار می‌دهد که به سمت **برخوردهای افراطی** سوق داده شوند... در این میان برخورد کسانی که یا مستقیماً با نهادهای مدنی و یا وابسته به دولت آمریکا فعالیت می‌کنند و **بر تنور آمریکا ستیزی می‌دمند**، بیشتر از منظر اخلاقی سزاوار نکوهش است."

ظاهراً از نظر آقای افشاری تحصیل کردگان و شاغلان در آمریکا مدیون این دولت-ملت اند و باید به وظیفه خود عمل کنند. ظاهراً از نظر ایشان تبیین چند وجهی پدیده‌ها و نشان دادن نقش آمریکا در وقایع فرد را به "برخوردهای افراطی" کشانده که "بر تنور آمریکا ستیزی" می‌دمند. ظاهراً از نظر ایشان زندگی در آمریکا "الزاماتی دارد". التزام به "دغدغه‌های ملی" (مناقض ملی آمریکا؟) آنان بخشی از این الزامات است. باید قدردان و مدیون بودن خود را نشان داد. نه اینکه سیاست خارجی ستم‌گرانه را با واکنش‌هایی نقادانه پاسخ گفت. ایشان این چنین ادامه دادند:

"زندگی در هر کشور و در میان هر ملتی، **الزاماتی** دارد تا حقوق و **دغدغه‌های ملی** آنها را رعایت کرد؛ **قدردان** محبت‌ها بود و در برابر برخوردهای غلط نیز محکم ایستاد. نمونه‌ای که خوب حق مطلب را ادا

می‌کند، برخورد افرادی نظیر معصومه ابتکار است. وی از هشت سالگی به کشور آمریکا مهاجرت کرده بود و پس از تحصیل در سطوح ابتدائی، دبیرستان و دانشگاه به ایران آمد و در جریان تسخیر سفارت آمریکا نقش فعالی ایفا کرد. او در میان مردم آمریکا بزرگ شده بود اما روزگاری نمایندگان این ملت را گروگان گرفت. او در حرکتی سهیم شد که در چند مورد تهدید کردند در صورت اقدامات تهاجمی دولت ایالات متحده، گروگان‌ها در امان نخواهند بود. نسل جدید دانشجویان ایرانی منتقد دولت آمریکا باید هوشیار باشد در مسیری‌هایی گام نزنند که انتهای آن سرنوشت مشترکی با امثال "ابتکار"ها را رقم زند."

در اینجا ذکر چندین نکته ضروری است:

**اول**، آنهائیکه مثل نگارنده مقالات آقای افشاری را میخوانند بخوبی آگاه هستند که ایشان همیشه از تحلیلی که به آن "مکانیکی" و یا "ایدئولوژیک" می‌گویند انتقاد میکنند. البته انتقاد در مورد اینگونه تحلیل‌ها کاملاً درست است. اشکال این است که خود ایشان بیشتر از هر کس دیگری که دستکم نگارنده با آنها آشنا می‌باشد در این مورد "گناه کار" هستند، نکته ای که در [مقاله چند ماه پیش](#) خود بدان اشاره کردم. این پاراگراف بالا خود شاهد خوبی برای این مدعا است. آقای افشاری ۳۴ سال پس از یک واقعه به دکترا ابتکار انتقاد میکنند، بدون اینکه شرایط انقلابی جامعه در آن زمان، تأثیر کودتای امپریالیستی ۱۳۳۲ بر ذهن جوانان انقلابی آن زمان، بی‌تجربگی آنها، و بسیاری از عوامل دیگر را در نظر بگیرند. هر واقعه را باید در ظرف زمان خود در نظر گرفت. این اصل آنقدر بدیهی است که نباید احتیاج به تأکید داشته باشد.

**دوم**، ریشه تروریسم واقعی از دنیا ریشه کن نخواهد شد، مگر اینکه علل واقعی آن شناخته شده و بر انداخته شود. حمله یک فلسطینی به مردم غیر نظامی اسرائیل تروریسم است، ولی فقط نشانه از ریشه قضیه، یعنی اشغال سرزمین‌های فلسطینی توسط اسرائیل، و نظام به قول آقای جیمی کارتر آپارتاید اسرائیل در این سرزمین‌ها است. نمی‌توان تروریسم فلسطینی را محکوم کرد بدون آنکه در مورد اشغال سرزمین‌های آنها توسط اسرائیل و شرایط وحشتناک مردم فلسطین صحبت کرد. اگر اینکار نشد، همان تحلیلی مکانیکی خواهد بود.

**سوم**، انتقاد از سیاست‌های آمریکا در خاور میانه و شمال آفریقا -- که به آنها خواهیم پرداخت - که موجب کشتار دستکم صدها هزار نفر از مردم بیگناه آن منطقه، ویرانی‌های غیر قابل توصیف، و همچنین خسارات عظیم جانی، انسانی، و مالی برای آمریکا هم شده است دقیقاً التزام و دلسوزی برای "دغدغه‌های ملی" این کشور است، نه بر عکس که آقای افشاری بنظر می‌رسد برای آن تبلیغ میکنند.

**چهارم**، ده‌ها میلیون آمریکایی از همین سیاست‌ها دائماً انتقاد میکنند. من به آقای افشاری توصیه می‌کنم که سری به نشریات و وبسایت‌های مترقی آمریکایی بزنند تا برای خود ببینند. آیا آنها هم التزام به دغدغه‌های ملی ندارند؟ ممکن است که آقای افشاری بفرمایند که آنها آمریکایی هستند، و این ایرانیان "آمریکا-ستیز" حق ندارند که همان انتقاد هارا بکنند، چرا که باید قدردانی خود را به طریقی نشان دهند، که در آن صورت نگارنده به این نتیجه خواهد رسید که ایشان به شهروند درجه یک، دو، و سه معتقد هستند.

محمد رضا شاه و روحانی فاشیست محمد تقی مصباح یزدی هم اعلام کردند که هر کسیکه رژیم شاه و رژیم ولایت فقیه را نمی‌خواهد، پاسپورت خود را گرفته و از ایران خارج شود. نکند آقای افشاری هم به همین رویه در مورد آمریکا معتقد هستند؟ تنی چند از متحدان سیاسی آقای افشاری این صحبت سخیف را ابراز کرده‌اند.

**پنجم**، با زبان آمریکایی صحبت کنیم: ما همگی شهروندهای آمریکا هستیم. دولت آمریکا بجز مالیاتها منبع درآمد مهم دیگری ندارد. به عنوان شهروندان مالیات دهنده، که در عین حال به جامعه آمریکا بدلیل همان تحصیلات بالا خدمات بسیاری را انجام میدهند، آن ایرانیان و بقیه مهاجران حق دارند که به خرج کردن مالیات‌های خود برای چنین جنگ‌هایی اعتراض کنند، آنهم در حالی که **حد اقل بیست و یک در صد**، و بر طبق برخی از آمارها حدود یک سوم مردم کشور زیر خط فقر بسر میبرند، **چهل و هشت میلیون شهروند** بیمه درمانی ندارند، **هشت میلیون کودک بیمه درمانی ندارند**، و زیر بنای کشور از قبیل راه‌های ارتباطی، و غیره در حال فرو ریختن است. انقلاب استقلال آمریکا از همین مالیات‌ها آغاز شد.

**ششم**، آقای افشاری می‌گوید باید قدران آمریکا بود، در شادی آنها شاد بود و در غم آنها غمگین شد. این دستورالعمل چگونه اجرایی می‌شود؟ در ادامه مقاله خواهیم دید که راه پیشنهادی ایشان "همسویی" با دولت آمریکا است. دولت آمریکا با هواپیماهای بدون سرنشین **حدود 5 هزار تن را کشته است** که اکثریت عظیم آنها غیر نظامی و کودک بوده و نه مظنون به عملیات تروریستی. آیا مطابق نظر آقای افشاری دانشجویان و استادان ایرانی دانشگاه‌های آمریکا نیز باید از کشتن کودکان و سالخورده‌گان غیر نظامی حمایت کنند که نشان دهند به "دغدغه‌های" ملی این کشور توجه دارند، و یا مثل میلیون‌ها آمریکایی از اینکار انتقاد کنند و آنرا بر ضد قوانین و موافقت‌نامه‌های بین‌المللی در مورد مردم غیر نظامی و احترام به حقوق بشر بدانند؟ آقای افشاری چنان همیشه کلی‌گویی میکنند، که هیچ راهی برای تفسیر دیگری از نوشته ایشان باقی نماند در دنباله این مقاله نشان خواهیم داد که آقای افشاری به دلیلی دینی که دارند، خودشان اینگونه عمل میکنند.

در 4 ماهی که از انتشار این مقاله می‌گذرد، نگارنده بارها می‌خواست این پاسخ را بدان داده و بستری که به این طرز تلقی منتهی شده را روشن کند. اما به دلایلی که ذکر شد نگارنده از آن گذشت. تا این که پس از انتشار نامه 55 زندانی و **466 استاد و فعال سیاسی و دانشجویی** به پرزیدنت اوباما و فعال شدن جنبش ضد تحریم در ایران، مجدداً آقای افشاری در مقاله "**وارونه‌سازی در رفع تحریم‌ها**" در روزآنلاین همه نویسندگان و امضاکنندگان و فعالان یاد شده را غرب ستیز، آمریکا ستیز، و در خدمت جمهوری اسلامی خواند و به دفاع مجدد فعالانه از دولت آمریکا پرداخت. دیگر جای سکوت نبود.

## ورود به آمریکا

زمانی که آقای افشاری به آمریکا آمدند، دکتر هادی قائمی، فعال حقوق بشر که در آن زمان در دیدبان حقوق بشر کار میکردند، از نگارنده خواستند که به آقای افشاری کمک کند تا ایشان به دانشگاه نگارنده برای ادامه تحصیل بیایند. نگارنده هم با اشتیاق زیاد اینکار را قبول کرد، چرا که همیشه شجاعت آقای افشاری در دوران تحصیل ایشان در دانشگاه امیر کبیر (پلی تکنیک تهران) را می‌ستود. چندین بار هم با

ایشان در مورد این موضوع گفته گوی ایمیلی انجام شد، منتهی در پایان به دلایل مختلف ممکن نشد که ایشان به دانشگاه نگارنده بیایند، که فقط به یکی از آنها میپردازم. ایشان به نگارنده گفتند که از [موقفه ملی آمریکا برای دموکراسی](#)، که با مخفف آن یعنی ان.ای.د. شناخته شده میشود، یک بورس تحقیقاتی چندماهه گرفته‌اند که از اکتبر ۲۰۰۶ تا فوریه ۲۰۰۷ به آنجا خواهند رفت. نگارنده به ایشان در مورد ان.ای.د. هشدار داد، ولی پاسخ ایشان این بود که چون آقای رامین جهانبگلو هم آنجا بوده‌اند، ایشان فکر نمیکنند که مساله ای باشد، [و به آنجا رفتند](#).

برای آن دسته از خوانندگان که احیاناً فراموش کرده‌اند و یا نمی‌دانند، چند کلمه ای راجع ان.ای.د. ممکن است مفید باشد. این سازمان ظاهراً برای پیشبرد دموکراسی بوجود آمده است، ولی در بیشتر کشورهای آمریکای لاتین به سود گروه‌های راستگرا با دادن انواع کمک‌ها به آنها دخالت کرده است، از [ونزوئلا](#) گرفته، تا [بولیوی](#)، [پرو](#)، [نیکاراگوا](#) و کشورهای دیگر در آن منطقه. این سازمان همچنین در اوکراین، گرجستان، بلاروس، صربستان، و حتی روسیه دخالت کرده است. برای نمونه [اینجا](#) و [اینجا](#) را ببینید. در تمامی این موارد هدف این سازمان حمایت از گروه‌های راستگرا، و حتی افراطی، در برابر گروه‌های چپ و یا ملی‌گرا بوده است، چرا که اصولاً نظام سیاسی آمریکا با چنین گروه‌هایی مخالف است. در عین حال این سازمان همیشه بدنبال براه انداختن "[انقلاب‌های رنگین](#)" در اینگونه کشورها بوده است.

در ۲۰۰۶ سناتور ریک سنترم، سناتور جوزف لیبرمن، و بنیان دفاع از دموکراسی در واشنگتن که یک سازمان طرفدار اسرائیل است یک جلسه بحث با "فعالان برجسته ایرانی حامی دموکراسی" در کنگره گذاشتند که در آن آقای افشاری و آقای اکبر عطری [نئوکان ایرانی](#) که عضو "[کمیته برای خطر کنونی](#)" است، شرکت داشتند. در این کمیته یک سری از بد نام ترین چهره‌های سیاسی، مثل سناتور سابق جوزف لیبرمن، [دنیل پاییس ضد مسلمانان معروف](#)، جیمز وولسی مدیر سابق سازمان سیا که نقش مهمی در [دروغ گویی](#) در مورد عراق داشت، [رندی شوئنمن](#) که او هم رئیس "سازمانی" بود به نام "[کمیته برای آزادی عراق](#)" که نقش مهمی در [دروغ گویی](#) در مورد عراق داشت و با احمد چلبی کار میکرد، ریموند تنتر [لابیگر سازمان مجاهدین](#)، سهراب سبحانی [طرفدار آتشین اسرائیل](#) و شیخ نشین‌های [عرب خلیج فارس](#)، دنیل پلتکا معاون امریکن انترپرایز انستیتوو کسیکه آن [جمله معروف را گفت](#) که "بزرگترین مساله آمریکا با ایران این است که ایران سلاح اتمی بسازد ولی از آن استفاده نکند"، جاشوا موروشیک که مقاله "[ایران را بمباران کنید](#)" را نوشت، و بسیاری دیگر عضویت دارند. آقای افشاری در آن جلسه گفت: "[دولت ایران به جنگ خوش آمد می‌گوید](#)". او و آقای عطری هر دو گفتند که شعارهای احمدی‌نژاد "جنگ طلبی" است، برای اینکه می‌خواهد مشکلات داخلی را پنهان کند. هر دو از کنگره و "جامعه بین‌المللی" خواستند که به مردم ایران کمک کنند که ایران دموکراتیک بشود.

البته نه آقای سنترم و نه آقای لیبرمن نباید احتیاجی به توصیف داشته باشند. آقای سنترم یکی از ارتجاعی‌ترین سناتورهای آمریکایی بود که در انتخابات ریاست جمهوری سال گذشته آمریکا شرکت کرد. مهمترین حامیان ایشان افراطی‌ترین مذهب‌یون آمریکا که طرفدار سر سخت اسرائیل نیز میباشند بودند. ایشان در طول رقابت انتخاباتی سخنان بسیار تندی بر علیه ایران گفت، از جمله، "[به ایران باید همین حالا، قبل اینکه دیر شود، حمله کرد](#)". در ضدیت آقای لیبرمن با ایران، و در نگاه کلی تر مسلمانان، هم

می‌توان مثنوی هفتاد من نوشت. ایشان بارها از دولت آمریکا خواسته است که به ایران حمله کند. برای سه نمونه به [اینجا](#)، [اینجا](#)، و [اینجا](#) نگاه کنید.

آقای افشاری [در مورد دیگری هم در کنگره حضور یافت](#) و راجع وضعیت حقوق بشر در ایران صحبت کرد. نگارنده در مورد محتوی سخنان ایشان در آن جلسه اطلاعی ندارد.

آقای افشاری به همراه آقای عطری، در مقاله مشترکی در [وال استریت ژورنال 2 سپتامبر 2006](#) نوشتند:

**"یک ایران غیر دمکراتیک خطری است برای جهان، چه هسته‌ای باشد، چه نباشد."**

در اوج دوران جنگ طلبی جرج بوش، این دو نفر ایران غیر هسته‌ای را خطری برای جهان قلمداد می‌کردند. در آن زمان اکثریت بزرگ ایرانیان نگران حمله نظامی دولت آقای بوش به ایران بودند. اما اینها به عنوان محرک حمله نظامی عمل می‌کردند. ادعا می‌کردند که غیر هسته‌ای بودن ایران مهم نیست، به هر حال ایران غیر هسته‌ای هم برای جهان خطرناک است. برای نگارنده کار آقای عطری تعجب آور نبود. از ایشان انتظاری غیر از این نمی‌رفت و نمی‌رود. ولی در آن زمان تصویری که نگارنده از آقای افشاری داشت بکلی با آنچه که در حال اتفاق افتادن بود و هنوز هم هست، متفاوت بود، و این باعث تاسف نگارنده بوده و هست. با این مقدمه مروری می‌کنیم بر مواضع آقای افشاری از زمان اقامت ایشان در آمریکا.

## همسو بودن مخالفان با دولت بوش

آقای افشاری از زمان جرج بوش از همسویی اپوزیسیون خارج با فشار خارجی دفاع کرده‌اند. در آن زمان شعار نئوکان ها تغییر رژیم در ایران و چند کشور دیگر بود که بوش آنها را "محور شرارت" می‌نامید. آقای افشاری با دولت جرج بوش و دیک چینی احساس "همسویی" می‌کرد و می‌خواست از فشارهای دولت آقای بوش برای آنچه که به تصور خود بهبود موقعیت مردم ایران می‌دانست استفاده کند، بدون آنکه کوچکترین نگاهی به کارنامه همان دولت در عراق و افغانستان داشته باشد. به همین دلیل آقای افشاری مورد انتقاد شخصیت‌های داخل ایران هم قرار گرفت. در پاسخ انتقادهای [نامه 31 فروردین 1386](#) شهید هدی صابر آقای افشاری چنین نوشت:

"من طرفدار همسو کردن بردار فشار های خارجی و داخلی در راستای منافع ملی بوده ام... ما چه خواهیم و چه نخواهیم عامل خارجی و سیاست آمریکا در سرنوشت ما تأثیر دارد... می‌توان منطقه‌ی مشترک منافع طرفین را پیدا کرد آن هم در شرایطی که نمی‌شود واقعیت را عوض کرد و یا توان دگرگون کردن شرایط وجود ندارد. در حال حاضر [یعنی زمان جرج بوش] بین منافع ایران و آمریکا به لحاظ ژئواستراتژیک و سیاسی همسویی وجود دارد و برای اولین بار در طول تاریخ روابط ایران و آمریکا این فرصت پیش آمده است که بتوان از این ظرفیت برای بهبود موقعیت مردم و جنبش دموکراسی خواهی استفاده کرد."

بنا بر این آقای افشاری منافع مخالفان از نوع خودشان و دولت جرج بوش را همسو قلمداد کرد و خواست ایشان بود این که از فشارهای آقای بوش علیه ایران استفاده کند. ایشان ادعا میکرد که اپوزیسیون همسو با دولت بوش است و باید از این فرصت استفاده کند. البته ظاهراً ایشان خود و گروه کوچک همفکرانشان، آقایان محسن سازگارا و عطری، و خانم فریبا داوودی مهاجر را کلّ اپوزیسیون میدانستند. این در حالی است که همانطور که تجربه یک قرن، و به خصوص یک دهه گذشته نشان داده است، اصولاً نظام سیاسی-اقتصادی آمریکا که اولین و مهمترین هدف آن حمایت از شرکت‌های بزرگ امریکایی/چند ملیتی در سطح جهان است، با هر گونه دولت ملی گرای واقعی، و همینطور دولت‌های چپ و مترقی واقعی، مخالفت تمام عیار داشته است، و بنا بر این این گفته که در آن مقطع و یا در حال حاضر منافع ملی ایران با آمریکا هم سو بودند و یا هستند یک ادعای تو خالی بیش نیست. چطور ممکن است منافع ملی ایران با آنچه که دولت هار جورج بوش/دیک چینی دنبال میکرد که به بهانه‌های دروغین به عراق حمله کرد و دائماً ایران را تهدید میکرد، هم سو باشد؟ بهترین شاهد آن خود سیاست دولت بوش در مورد ایران بود. اگر چه این دولت به نقش بسیار مهم و مثبت دولت آقای محمد خاتمی و دکتر محمد جواد ظریف در سقوط دولت طالبان و بر روی کار آمدن دولت ائتلاف ملی در [افغانستان معترف بود](#)، ولی فقط کمتر از دو ماه بعد از بر روی کار آمدن آن دولت در افغانستان آقای بوش در کنگره آمریکا ایران را عضو "محور شرارت" معرفی کرد و تهدیدهای خود را آغاز کرد.

آقای افشاری در پاسخ انتقادات دکتر ابراهیم یزدی [می گوید](#):

"برای اولین بار منافع سیاسی آمریکا در منطقه ی خاور میانه با منافع ملی ایران همسو شده است... آمریکا دو دشمن ایران حکومت صدام و طالبان را از پای برداشت و مسیر را برای یکه تازی ایران در منطقه هموار نمود... از این فرصت ها... به حال مردم باید استفاده کرد نه این که با اتخاذ مواضع غیر هوشمندانه در دام بازی حکومت گرفتار شد و نهایتاً به دنیا نشان داد که ظرفیت قابل اعتنایی در نیروهای اپوزیسیون ایران وجود ندارد".

اگر خوشبینانه نگاه کنیم، این پاراگراف ساده بی اطلاعی مطلق آقای افشاری را در مورد حمله آمریکا به عراق و افغانستان کاملاً آشکار می‌کند. اولاً دولت آقای بوش نه بخاطر ایران بلکه بخاطر اهداف جنگ طلبانه خود به عراق حمله کرد. حمله به افغانستان لازم نبود، کما اینکه این جنگ تبدیل به طولانی‌ترین جنگ تاریخ آمریکا شده است، و هنوز هم پایانی برای آن متصور نیست. ثانیاً، همانطور که ژنرال و سلی کلارک، فرمانده سابق نیروهای پیمان ناتو [افشاگری کرد](#)، حمله به افغانستان و عراق بخشی از برنامه بزرگتر دولت آقای بوش برای حمله به هفت کشور از جمله ایران بود. پس چگونه اپوزیسیون ایرانی، البته از نوع وطن دوست آن، میتواند با چنین دولتی همسو باشد؟

آقای افشاری در مارس ۲۰۱۲ [در رادیو زمانه می نویسد](#):

"اگر به عنوان مثال آمریکا و اسرائیل از طرح براندازی در ایران حمایت بکنند اگر این طرح جایگزین مبارزات مردم ایران نباشد و نخواهد آلترناتیوی مصنوعی را بر مردم ایران تحمیل سازد، نباید به عنوان عاملی بازدارنده در مبارزات مردم ایران در نظر گرفته شود... برای نیرویی که به دنبال تغییر حکومت در



ایران و استقرار دموکراسی است از موافقت کشور های قدرتمند دنیا و جامعه جهانی با تغییر حکومت ناراحت نمی شود و سطح منازعه خودش با حکومت نا مشروع را کاهش نمی دهد... همچنین موضع مثبتی نسبت تشدید فشار خارجی بر علیه حکومت ضد مردمی ایران می گیرد و سعی می کند فشار های خارجی که خط قرمز برای کشور ایران محسوب نمی شود ، را تبدیل به فرصت برای مردم ایران سازد".

آیا از این صریح تر می توان از موضع مثبت در مورد طرح براندازی رژیم توسط آمریکا و اسرائیل نوشت؟ چطور ممکن است آمریکا و اسرائیل بخواهند حکومت در ایران را براندازند، ولی آلترناتیو خود را بر ما تحمیل نکنند؟ از کی تا بحال ایندو کشور اینقدر انسانی رفتار میکنند؟ اسرائیل ۴۶ سال است که سرزمین های فلسطینی ها را اشغال کرده، و جهنمی ترین زندگی را برای مردم فلسطین بوجود آورده، ولی "محض رضای خدا" می خواهد در ایران رژیم براندازی کند بدون آنکه چشم داشتی داشته باشد؟ آمریکا و کارنامه آن از بعد از جنگ جهانی دوم و ۱۰ سال گذشته که دیگر جای بحث ندارد.

در سال ۲۰۱۱ وقتی جرج بوش به آفریقا رفت، سازمان عفو بین الملل از کشورهای آفریقایی درخواست کرد تا او را به دلیل جنایات جنگی در عراق بازداشت کنند. روشنفکران دموکرات و مدافعین واقعی حقوق بشر با عفو بین الملل همسو می شوند، آقای افشاری و همفکرانشان با جرج بوش.

**پروفسور کرنل وست** آمریکایی، نه یک مهاجر مثل نگارنده - استاد سابق دانشگاه هاروارد و کنونی دانشگاه پرینستون- پرزیدنت اوباما را یک جرج زیمرمن جهانی نامیده و به مقایسه کشتن کودکان بی گناه توسط هواپیماهای بدون سرنشین با کشتن تریوان مارتین به دست زیمرمن پرداخت و **گفت**:

"ما می دانیم هر کسی که دست به عقلانی کردن کشتن انسان های بی گناه بزند یک مجرم است. جرج زیمرمن یک مجرم است. اما پرزیدنت اوباما یک زیمرمن جهانی است چرا که او سعی در عقلانی کردن کشتن کودکان بی گناه (۲۲۱ تن تاکنون) به نام دفاع شخصی در پاکستان، سومالی و یمن دارد. بنابراین وقتی که او صحبت از کشتن یک انسان بی گناه می کند، شما می گوئید، خوب یک دقیقه صبر کن، تو از چه نوع اقتدار اخلاقی سخن می گویی؟".

پروفسور وست پیش از این هم پرزیدنت اوباما را به دلیل استفاده از حملات هواپیماهای بدون سرنشین در جنگ جهانی علیه تروریسم، یک "**جنایتکار جنگی**" نامیده بود. در نوامبر ۲۰۱۲ اوباما را "**راکفلر جمهوری خواه با صورت سیاه**" نامید. در آوریل ۲۰۱۱ اوباما را "**طلسم سیاه اولیگارشی های وال استریت**" و عروسک خیمه شب بازی شرکت های طبقه مرفه " به شمار آورد. در سال ۲۰۰۹ نیز گفت که بسیار سخت است که رئیس جمهور جنگ یک جایزه نوبل صلح در دست باشد.

روشنفکران دموکرات و مدافعین واقعی حقوق بشر با پروفسور وست همسو می شوند، اما آقای افشاری و دوستانش با "جنایتکاران جنگی" که کودکان بی گناه را می کشتند "همسو" شده اند و دوست گرامیشان آقای مجید محمدی به توجیه کشتن غیر نظامیان به وسیله هواپیماهای بدون سرنشین می پردازد. آقای افشاری یا از لحاظ سیاسی خیلی ساده لوح و خوش بین افراطی هستند، یا بسیار بی اطلاع، و یا میخواهند قبح همکاری با یک دولت خارجی، آنها را از این نوع را از بین ببرند؛ قضاوت آن با خوانندگان.

## دفاع از حمله آمریکا به افغانستان و عراق

به جرات می‌توان گفت که در نیمه اول دهه سال‌های ۲۰۰۰ اکثریت عظیم ایرانیان به افغانستان و عراق نگاه کرده و به شدت نگران بودند که آن فجایع در ایران تکرار شود. اما آقای افشاری ادعا می‌کرد که این دو کشور وضع شان خوب شده و در راه دموکراسی گام بر می‌دارند. در یک مقاله ایشان نوشت:

"افغانستان به مراتب شرایط بهتری دارد و پرونده‌ی عراق نیز هنوز بسته نشده است اگرچه وضع کنونی اش فاجعه بار است. رویه‌ها و ساختارهای دموکراتیک و توسعه‌گرا و نظام حزبی متکثر در این مناطق بحران زده در حال شکل‌گیری و پیشرفت هستند و دولت‌های فعلی آنها منتخب مردم‌های شان هستند... همان‌طور که بشریت از ائتلاف استالین-روزولت-چرچیل با همه مشکلات شان در آن دوران نهایتاً ضرر نکرد، امکان این‌که این بار نیز چنین شود، کم نیست."

شبیه‌سازی بین اتحاد ضد فاشیستی چرچیل، روزولت و استالین بر علیه ماشین جنگی عظیم آلمان نازی که مشغول بلعیدن جهان بود، و دو [جنایتکار جنگی](#) یعنی جورج بوش و [سگ یودل ایشان آقای تونی بلر](#)، که با دروغ‌گویی به عراق حمله کردند، فقط برای گمراهی خواننده است، و توجیه اتحاد با آنچه که دولت‌های ایندو نمایندگی می‌کردند. آقای افشاری برای توجیه این اتحاد حرف‌های عجیب دیگری هم می‌زد. ایشان در جایی گفت: "حاکمیت ملی به معنای محصور کردن تصمیم‌سازی در پشت مرزها نیست"، لذا می‌توان "از امکانات جهانی هم استفاده کرد". البته همه اینها ادعایی بیش نیستند، چرا که آقای افشاری هیچ دلیلی برای چنین ادعاهای عجیب خود نمی‌آورد. گویی ایشان تصور می‌کنند که فقط کافی است ادعای خود را بنویسند؛ همین.

در عین حال بر خلاف ادعای آقای افشاری نه پرونده عراق و نه افغانستان بسته شده است. دولت افغانستان [فقط چند شهر را کنترل می‌کند](#)، و بقیه در کنترل طالبان و متحدان آنها هستند. با وجود خوشبینی ظاهری غرب باید دید سال آینده که بیشتر نیروهای پیمان ناتو از افغانستان خارج میشوند چه اتفاقی خواهد افتاد. در عین حال آمریکا دارای سه پایگاه نظامی در افغانستان خواهد بود که فقط برای زیر نظر داشتن ایران، چین، و آسیای مرکزی هستند، نه بخاطر گل روی مردم افغانستان، بخصوص که آسیای مرکزی دارای منابع عظیم نفت و گاز است. عراق هم عملاً به سه ناحیه کرد نشین، سنی، و شیعه تقسیم شده، و روزی نیست که [ده‌ها نفر در آن کشته نشوند](#).

## حمایت از جنگ بنام "دخالت بشر دوستانه"

تجربه نشان داده است که دخالت بشر دوستانه از نوع غربی فقط جنگ است و بس. بنا بر این از نظر نگارنده دفاع از این نوع دخالت بشردوستانه، دفاع از جنگ طلبی است. در زروق بشردوستی پیچاندن جنگ، آن را تغییر نمیدهد.

شرایط لیبی چیست؟ مگر غیر از این است که کشور عملاً [به دو بخش تقسیم شده](#)، قسمت شرق آن که بیشتر منابع نفتی لیبی در آن قرار دارد در دست نیروهای تندرو می‌باشد که به کمک پیمان ناتو بر سر کار

آمدند، قسمت غرب آن کاملاً در آشوب است، دولت مرکزی فقط بر روی کاغذ وجود دارد و عملاً صاحب قدرت نیست، و اسلحه از لیبی هم به شورشیان سوریه و هم به شورشیان مالی و کشورهای نزدیک آن می‌رود؟ زمانیکه دروغ‌های غرب در مورد عراق آشکار شد، هجوم به عراق هم توسط خیلی‌ها، از جمله بلر، کاندلیزا رایس، و غیره بعنوان نوعی "دخالت بشر دوستانه" توجیه می‌شد. وضع عراق چگونه است؟

علیرغم این حقایق در میان اپوزیسیون فعال خارج از کشور کمتر کسی به اندازه آقای افشاری با شور و شوق از به اصطلاح دخالت بشر دوستانه در لیبی حمایت کرد و می‌کند. ایشان حتی سعی کرده‌اند که این جنگ بنام دخالت بشر دوستانه را تئوریزه کنند. در مصاحبه‌ی ایشان چنین گفتند:

"دخالت بشردوستانه یک تئوری است که به لحاظ فلسفه‌ی اخلاقی نسب می‌برد به تئوری "جنگ‌های عادلانه" ی جان راولز که هر جایی که حقوق بدهی انسان‌ها نقض می‌شود و یک فاجعه‌ی انسانی وجود دارد اینجا مسئولیت جامعه‌ی متمدن و بین‌المللی این است که برای حفاظت از جان بی‌گناهان فعال بشوند و جلوی این فاجعه‌ی انسانی را بگیرند و طبیعی است که چنین اتفاقی با تقاضای صلح یا فرستادن دعوتنامه تقاضای فراندوم از آن حکومت‌های دیکتاتور و قسی‌القلب، که به شکل انبوه مردم خود را می‌کشند، بدست نمی‌آید بلکه نیازمند اعمال خشونت است و برخورد نظامی تا ماشین نظامی ویرانگر آن‌ها را از بین برد. عامل و شروع‌کننده جنگ و خشونت دیکتاتورها و گروه‌های قسی‌القلبی هستند که به جنگ با مردم خود برخاسته‌اند و یا در صدد نابودی خونین جمعی از انسان‌ها برآمده‌اند... در واقع مناسبات کنونی دنیا و جوامع بشری به گونه‌ای است که ناگزیر در جاهایی باید از خشونت استفاده کرد".

صرف نظر از اینکه آقای افشاری اطلاع ندارند که "نظریه" دخالت بشردوستانه متعلق به جان راولز نیست، بلکه توسط آقای مایکل والزر در کتاب ۱۹۷۷ ایشان مطرح شد (به پاورقی کتاب آقای راولز نگاه کنید)، آقای افشاری بحث ایشان را بدرستی مطرح نمی‌کنند.

آقای راولز در موارد بسیار اندک، حمله نظامی به دولت‌های یاغی را مجاز می‌داند. "دولت یاغی" دولتی است که به نحو بسیار گسترده و سیستماتیک حقوق اساسی شهروندان خود را نقض کرده و نسبت به دیگر دولت‌ها تهاجمی است. بنظر نگارنده بهترین مصداق نظر راولز دولت اسرائیل است که چند میلیون تن را تحت یک رژیم، به گفته آقای جیمی کارتر، آپارتاید قرار داده، تمامی قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل در مورد فلسطین را یا اجرا نکرده و یا نقض کرده، و به کشورهای مختلف (عراق، سوریه، لبنان، و...) بارها حمله نظامی کرده است. جمهوری اسلامی اگر چه ناقض بسیار شدید حقوق بشر است، اما تاکنون نه به کشوری حمله نظامی کرده و نه نقض حقوق بشرش، که باید شدیداً محکوم شود، یکی از مواردی است که مایکل والزر و جان راولز مجاز می‌دانند، مثل نسل‌کشی در کامبوج، بوسنیا، و یا رواندا. هر رژیم دیکتاتوری دولت یاغی نیست، اگر اینطور بود بسیاری از متحدان آمریکا دولت یاغی هستند و باید به آنها حمله کرد. اما آقای افشاری برای این که حمله نظامی به ایران را توجیه کند، جمهوری اسلامی را دولت یاغی جلوه می‌دهد. در آذر ماه ۱۳۹۰ در نقد دکتر علیرضا علوی تبار، متفکر برجسته اصلاح طلب، آقای افشاری در رادیو زمانه می‌نویسد:

"در حال حاضر تهدید خارجی جدی و بالفعلی، پیرامون منافع ملی ایران وجود ندارد بلکه سیاست ستیزه‌جویانه حکومت، جامعه جهانی را به واکنش واداشته است. نقشه راه صلح از متوقف کردن ماجراجویی هسته‌ای و زمین‌گیر کردن ماشین بحران‌سازی می‌گذرد که با سرکوب داخلی و **یاغی‌گری خارجی** می‌خواهد حیات نامشروع استبدادی و ضدملی خود را بیمه کند."

سخت است تصور اینکه یاغی قلمداد کردن دولت ایران، معنایی بجز اعتقاد به حمله نظامی به آن دارد. کما این که همفکر آقای افشاری، آقای مجید محمدی، ایران و سوریه و کره شمالی را سه کشور یاغی نامید که آمریکا باید مدل لیبی را در مورد آنها پیاده کند.

## شبیه سازی بین ایران و کره شمالی

آقای افشاری در ادامه تبدیل دولت ایران به دولت یاغی، ایران را همانند کره شمالی کرده و هر دو را یاغی می‌سازد. در فروردین 92 در رادیو زمانه می‌نویسد:

"شباهت‌های چشمگیری بین جمهوری اسلامی و جمهوری خلق کره وجود دارد. هر دو حکومت ایدئولوژیک هستند و سیستم هر دو کشور برپایه "سرپرستی" (ولایت/رهبری) است. رهبران دو کشور رابطه نزدیکی با هم دارند و هر دو به دیدگاه ضد امریکایی و ضرورت خصومت با این کشور گرایش تندی نشان می‌دهند. هر دو با تحریم‌های جهانی و اعمال شده از سوی غرب و تلاش امریکا برای منزوی سازی آنها مواجه هستند. جمهوری اسلامی و کره شمالی پذیرای مناسبات بین‌المللی نیستند و نوعی **یاغی‌گری در برابر نظم جهانی** را ترویج می‌کنند. هر دو روابط نزدیکی با چین و روسیه دارند و در اردوگاه جهانی با آنها در یک جبهه قرار می‌گیرند... در پنتاگون میان کره شمالی و ایران یک پیوند پایدار اتمی می‌بینند... اکنون با احساس خطر از جنجال‌گرایی و ستیزه جویی کره شمالی، این ذهنیت تقویت خواهد شد که نسبت به فعالیت‌های حساس حکومت‌های غیرعقلانی و نظم‌گریز همانند جمهوری اسلامی، بیش از پیش توجه نشان داده شود... از دید حکومت ایران، چه بسا درس کره شمالی، ایستادگی برای پیشبرد برنامه هسته‌ای بدون اعتنا به مخالفت‌های جامعه جهانی باشد. همچنین توانی که بمب اتمی به افزایش موقعیت ژئوپلتیکی و قدرت نظامی کره شمالی داده، ممکن است مشوق حکومت ایران نیز واقع شود. اما ستیزه جویی کره شمالی و پیامدهای منفی این رفتار، دنیا و بخصوص غرب را راسخ‌تر می‌کند تا هر طور شده اجازه ندهد ایران مسیر مشابه کره شمالی را بپیماید."

آیا هیچ تحلیل‌گری، بجز ساده لوح‌ترین و بی اطلاع‌ترین آنها، حکومت‌های ایران و کره شمالی را یکسان می‌کند؟ البته وقتی هدف تنها توجیه حمله نظامی به ایران باشد، یکسان کردن این دو و تبدیل آنان به "دولت یاغی" مصداق "هدف وسیله را توجیه می‌کند" می‌شود. حکومت کره شمالی کجا و حکومت ایران کجا؟ هر دو دیکتاتوری هستند، ولی تفاوت‌های بی‌شمار این دو جوامع، در حکومت هایشان نیز بروز کرده است.

## دفاع شدید از حمله به لیبی

آقای افشاری یکی از سر سخت‌ترین طرفداران حمله به لیبی بعنوان به اصطلاح "دخالته بشر دوستانه" میباشند و مقاله های بسیاری در مورد حمله پیمان ناتو به لیبی منتشر کرده‌اند. در صورتی که حتی اگر "موازین" تعریف شده برای حمله تحت عنوان "دخالته بشر دوستانه" را قبول کنیم، آنوقت میبینیم که اولاً، دو سال پیش لیبی به هیچ کشور خارجی حمله نکرده بود؛ ثانیاً، میزان کشتار مردم تا حمله ناتو، حتی به تصدیق خود آقای افشاری، حداکثر حدود 2 هزار تن بود؛ ثالثاً، مجوز شورای امنیت سازمان ملل فقط محدود به برقراری منطقه پرواز ممنوع بود، نه تغییر رژیم و به همین دلیل هم چین و هم روسیه بارها اعلام کرده‌اند که درمورد لیبی توسط غرب فریب داده شدند، و رابعاً والزر، راولز و بیترو سینگر، فیلسوف اخلاقیات اهل استرالیا و استاد دانشگاه پرینستون، به صراحت گوشزد کرده اند که هدف "دخالته بشر دوستانه" دفاع از بی گناهان است و اگر میزان تلفات حمله بیشتر از کشتار مردم توسط دولت خود باشد، نباید دخالت نظامی صورت گیرد.

جان مکین تعداد کشته شدگان پس از بمباران های ناتو را 25 هزار تن اعلام کرد. اکثریت بزرگ آمارها نشان میدهد که حدود ۳۰،۰۰۰ نفر در لیبی کشته شده، و ۵۰،۰۰۰ نفر زخمی شدند؛ نیو یورک تایمز گزارش داد که تعداد کشته شدگان تا ۵۰،۰۰۰ میتواند باشد. وزیر بهداشت دولت انتقالی لیبی نیز تعداد کشته شدگان را حدود ۳۰،۰۰۰ نفر اعلام کرد. ولی آقای افشاری برای توجیه دفاع خود از حمله به اصطلاح "بشر دوستانه" شمار کشته شدگان از حملات پیمان ناتو به بعد را به 16244 نفر کاهش داد تا بتواند از به اصطلاح بشردوستی خود دفاع کند، بگذریم که حتی همین رقم هم هشت برابر تعداد کشته شدگان قبل از حمله آمریکا و پیمان ناتو می‌باشد. در عین حال آقای افشاری به شدت شیفته مدل لیبی بود و دائماً از آن دفاع می‌کرد و از آن مدلی فراگیر برای دیگر کشورها ساخت. ایشان می‌گفت:

"تجربه ی لیبی جزو آخرین کارت هایی است که وقتی همه ی راه ها مسدود باشد، حکومت سیاست حمام خون به راه بیاندازد و با ادوات جنگی به تقابل با نیرو های معترض پردازد و به نحو رضایتبخشی استدلال شود که هیچ راه دیگری برای زمین گیر کردن ماشین ویرانگر خشونت دولتی وجود ندارد آن گاه ناگزیر راه بر این گزینه باز می شود".

## تجویز مدل لیبی برای سوریه

کار لیبی که ساخته شد، و تمامی دستاوردهای آن برای بهبود زیربنای کشور و زندگی مردم علیرغم حکومت دیکتاتوری معمر قذافی، که به تصدیق دوست و دشمن عظیم بودند، نابود شد، آقای افشاری به سرعت به سراغ سوریه رفت. نظر ایشان و گروه کوچک همفکر ایشان، از جمله آقایان سازگارا، عطری، و محمدی که دقیقاً با مواضع نئوکان ها، اسرائیل و لابی آن در آمریکا یکسان است، این است که با حمله به سوریه زدن ایران آسان تر خواهد شد. آقای افشاری به عنوان طرفدار آتشین به اصطلاح دخالت بشر دوستانه -- جنگ غرب بر علیه مخالفان خود در کشورهای اسلامی-- در دی ماه ۱۳۹۰ فرمان حمله نظامی به سوریه و نابودی "منهدم کردن ماشین سرکوب [ارتش] بشار اسد" را صادر کرد و گفت:

"به نظر من جامعه جهانی باید جلوی خشونت های دولتی در سوریه را بگیرد. این کار نیازمند منهدم کردن ماشین سرکوب حکومت قسی القلب بشار اسد است که تا کنون ۵۰۰۰ نفر را کشته است. به نظر

من سیاست منطقه پرواز ممنوعه و همچنین جلوگیری از حضور ادوات سنگین نظامی مانند تانک به خیابان ها با توجه به تفاوت های سوریه و لیبی می تواند علیه حکومت اسد و متوقف کردن سیاست حمام خون وی بکار آید".

مطابق گزارش های همان زمان و گزارش های دائمی بعدی مخالفان سوریه، و [آمار های دیگر](#) همیشه تعداد کشته شدگان نیروهای رژیم اسد بیش از نیروهای مخالفان بوده است. پس حداقل نیمی از این 5 هزار تن از نیروهای وفادار به اسد بوده اند. آقای افشاری فقط طرفدار جنگ در سوریه و لیبی نیستند. ایشان هر کسیکه مخالف این تفکر ایشان هست را متهم میکنند که متحد دیکتاتور است، بدون آنکه ظاهراً متوجه باشند که چنین اتهام بی اساس و عجیبی خود پیروی محض از تک صدائی و در نتیجه دیکتاتوری است. ایشان [در روز آنلاین می نویسند:](#)

"مخالفت ایدئولوژیک و هویت طلبانه این جریان با مداخله نظامی و نفی دخالت بشر دوستانه بدون آن که رویارویی و برنامه مشخصی را برای جلوگیری از قساوت نفرت برانگیز و توحش کم سابقه حکومت های قذافی و بشار اسد نشان دهد نوعی از روشنفکری در قرن بیستم و یکم را به نمایش می گذارد که ناخواسته در کنار دیکتاتور هایی قرار می گیرد که در صف رویارویی با غرب ایستاده اند... آنها جهان را به تماشای منفعلانه و سکوت برابر جنایات روز افزون حکومت اسد دعوت می کنند... تاخیر و به عقب انداختن این تلاش [مداخله ی نظامی خارجی در لیبی و سوریه] و عدم استفاده از فرصت ها فقط مشکلات را بیشتر کرده و تبعات ناخواسته محتمل را تشدید می نماید... وضعیت وخیم و تکان دهنده سوریه نشان می دهد چگونه نتایج عملی توصیه های این دیدگاه به فاجعه منتهی شده و چشم انداز پیش رو تیره و تار است... مسؤل اصلی این فجایع بشار اسد است که به مقاومت لجوجانه، ارتکاب جنایت بر علیه بشریت و دادن وعده ی توخالی اصلاح روی آورده است. اصلاحات وی در عمل مشخص شد که جز اقداماتی سطحی و روبنایی نیست که هدف تثبیت و بازسازی اقتدار فرو ریخته وی را دنبال می کند... رصد کردن اوضاع در سوریه نشان می دهد که امکان دستیابی به مطالبات حداقلی مردم سوریه در رفورم وعده داده شده از سوی اسد وجود ندارد... نگرانی از چالش های دوران گذار و یا خلاء قدرت توجیه کننده انفعال و یا دلخوش شدن به اصلاحات فرمایشی و کم دامنه ی حکومت هایی مانند بشار اسد نیست. جامعه جهانی باید حکومت سوریه را برای پایان دادن به خشونت تحت فشار موثر قرار دهد تا زمینه برای تصمیم گیری مردم سوریه و مشارکت موافقین و مخالفین حکومت سوریه جهت تعیین تکلیف وضعیت سیاسی این کشور مساعد گردد... اما موضوع بحث در این نوشته **نقد روشنفکری تقویت کننده دیکتاتور های خونریز غرب ستیز** است که استکبار ستیزی را به عنوان ارزشی مطلق و مجزا مد نظر قرار می دهد و تحقق دیگر ارزش ها چون مردمسالاری، آزادی و کرامت انسانی را مشروط به آن می کند. گویی استبداد فی نفسه بد نیست بلکه موقعی بد است که مستبد همسو با غرب باشد. حال اگر رفتن دیکتاتور و هموار شدن مسیر گذار به دموکراسی منجر به گسترش حوزه نفوذ غرب شود، دیگر مبارزه معنی ندارد و به هر قیمتی باید جلوی این تغییر ایستاد و هر راست و دروغی را بکار برد تا هدف مقدس زمینگیر کردن غرب تجاوز کار و امپریالیسم تحقق یابد".

کلمات "ایدئولوژیک"، "مکانیکی" و از این قبیل در نوشته‌های آقای افشاری بسیار زیاد هستند، و معمولاً زمانی ایشان آنها را بکار می‌گیرند که قافیه و واقعا تنگ است. چرا مخالفت با جنگ‌های خانمان سوز، و نابودی زیر بنای کشورها نظیر آنچه که در عراق و لیبی اتفاق افتاد و در حال اتفاق افتادن در سوریه است، مخالفت ایدئولوژیک است؟ ایشان توضیح نمی‌دهند، چون لابد توضیحی ندارند، و البته دید ایدئولوژیک، که غیر قابل انعطاف است و از زاویه بسیار تنگی دنیا نگاه دارد، قابل قبول نیست. ولی همانطور که نگارنده در [مقاله چند ماه پیش خویش](#) در نقد این ادعای آقای افشاری گفت، در برابر نگاه ایدئولوژیک نگاه عمل‌گرایانه وجود دارد که نگاهی است که با توجه به آنچه که اتفاق افتاده برای آینده تصمیم گرفته و موضع‌گیری می‌کند. در آن مقاله نتیجه سیاست‌های آمریکا و غرب از سال ۲۰۰۱ در عراق، افغانستان، ایران، پاکستان، بحرین، یمن، سوریه، لیبی، لبنان، و سومالی (بعلاوه مصر) با ارجاع به منابع معتبر توضیح داده شد. از آقای افشاری و خوانندگان دعوت میشود که اگر مایلند مقاله را مطالعه کرده و توضیح دهند که کدام یک از نتایج و حقایق بیان شده را قبول ندارند، و چرا. اگر آنها را قبول دارند، کدام نگاه ایدئولوژیک است؟ چرا هر کسیکه با این جنگ‌های ویران‌کننده مخالفت کرد، متحد دیکتاتور هاست؟ این فتوای سکولار مکانیکی آقای افشاری نگاه ایدئولوژیک است، یا پند گرفتن از آنچه که اتفاق افتاده؟ کلمات "قلمبه سلمبه" به دیگران پرتاب کردن که نشان از فکر عمیق نیست. هر ادعایی احتیاج به منبع معتبر دارد، و اتفاقاً عادت کسانی مثل آقای افشاری و همفکران ایشان این است که مقالات آنها اغلب خالی از هر گونه منبع است، چه رسد به منبع معتبر.

نگارنده در طول چند سال گذشته صدها مقاله به زبان انگلیسی در توصیف اوضاع ایران و جنایاتی که در آنجا اتفاق افتاده منتشر کرده است. از خوانندگان دعوت میشود که راجع هر موضوع مهم در ایران یک جستجو در گوگل به زبان انگلیسی انجام دهند تا مقالات نگارنده را به اسانی پیدا کنند، از [کشتار زندانیان سیاسی در دهه ۱۳۶۰ گرفته، تا قتل‌های زنجیره‌ای، انقلاب به اصطلاح فرهنگی، قیام دانشجویی ۱۳۷۸ و حوادث بعد از آن، زندانی کردن دگر اندیشان، شهدای جنبش سبز، جنایات در کهریزک، دادگاه‌های استالینیستی و فرمایشی، نقش سپاه در کودتای ۱۳۸۸، اعدام‌های بعد از انتخابات ۱۳۸۸، شرح حال فعالان جنبش دانشجویی و شخصیت‌های شجاعی مثل خانم‌ها نسرین ستوده، نرگس محمدی، و شیوا نظر آهاری، دکتر احمد زیدآبادی، دکتر سعید حجاریان، آقایان عیسی سحر خیز، مصطفی تاجزاده، محمد صدیق کیودوند و حسین رونقی ملکی، میر حسین موسوی و مهدی کروبی، آیت‌الله حسین علی منتظری و غیره و غیره. در یک مقاله قبلی شرح مختصری نیز از آنچه که بر خانواده خود نگارنده در دهه ۱۳۶۰ گذشت ذکر شد. حال اگر نگارنده با این سابقه فقط به این دلیل که با جنگ‌های ویرانگر که آقای افشاری طرفدار پر آتشین آن هستند مخالفت کند، او در کنار دیکتاتور ایستاده است؟ مبنای این ادعای مضحک چیست؟ فقط مخالفت با نظر آقای افشاری، و یا چیزی با ریشه‌های عمیقتر؟ پس شرم و حیای سیاسی کجاست؟](#)

سکوت در برابر جنایات دیکتاتورها یک امر است و حمایت از بمباران کشورهای دیکتاتوری امری دیگر. تمامی آزدیخواهان واقعی -- نه "جامعه جهانی" مورد نظر طرفداران تحریم، جنگ، و تجزیه ایران که این کلمات با اهمیت را آلوده کرده‌اند -- نقض حقوق بشر در هر جایی را محکوم کرده، و خواهان مجازات دیکتاتورها هستند. ولی این خواسته آنان با حمایت از حمله به آن کشورها، ویران کردن زیربنای

آنها، بمباران مردم بیگناه، و غارت منابع آنها یکی نیست. "بشر دوستی" معادل جنگ طلبی و ایمان به مثل "دیگی که برای من نجوشه، درش کله سگ بجوشه" نیست.

مردم شیلی حکومت فاشیستی ژنرال آگوستو پینوشه را که در یازدهم سپتامبر ۱۹۷۳، دیگر یازدهم سپتامبر مهم تاریخ که راجع آن صحبت نمی‌شود، با یک کودتای مورد حمایت سیا دولت دموکراتیک سالوادور آلنده را سرنگون کرد، با بمباران شیلی توسط غرب سرنگون کردند و یا با کوشش‌های مسالمت آمیز خود در شیلی؟ حکومت ژنرال فرانسیسکو فرانکو، دیکتاتور اسپانیا و همدست فاشیستها در جنگ دوم جهانی، چطور به زباله دانی تاریخ سپرده شد؟ حکومت سرهنگ‌ها در یونان، که در ۱۹۶۷ با یک کودتای مورد حمایت سیا بر سر کار آمد، چگونه توسط مردم یونان در ۱۹۷۴ سرنگون شد؟ حکومت لهستان در ۱۹۹۰ چطور؟ در عین حال، واکنش آمریکا به سرنگونی دولت انتخابی هندوراس توسط کودتای نظامیان در ۲۰۰۹، یعنی زمانی که پرزیدنت اوباما به ریاست جمهوری رسیده بود، چه بود؟ بگذریم که آمریکا در هندوراس هفت بار دخالت نظامی در قرن بیستم کرد فقط برای حمایت از کمپانیهای آمریکایی.

از سوی دیگر، جالب است که آقای افشاری حمایت خود و گروه کوچک همفکران خود در حمایت از بمباران کشورها توسط آمریکا و ناتو را عمل سیاسی خود و همفکرانش قلمداد می‌کند. حمایت از بمباران کشورها، چگونه به عمل سیاسی فعالانه تبدیل می‌شود؟ لطفا روشنگری بفرمائید.

آقای افشاری منتقدان سیاست های تجاوزکارانه آمریکا را متحدان دیکتاتورها قلمداد می‌کند، در حالیکه حقیقت آنقدر عیان است، و آتش آنقدر شور شده است که حتی خود جرج بوش در نطق معروف نوامبر ۲۰۰۳ خود بیان کرد که جهان غرب شصت سال حامی دیکتاتوری های منطقه ی خاورمیانه بوده است. جرج بوش و تونی بلر مسئولیت این امر را پذیرفتند، اما متحدان ایرانی آنها می‌خواهند آن را به گردن ناقدان مدافع حقوق بشر بیندازند. گویی این ناقدان بودند که به دیکتاتورها سلاح می‌فروختند و آنها را تا دندان مسلح می‌کردند نه غرب که فقط آمریکا تنها حدود ۱۰۰ میلیارد دلار به عربستان سعودی اسلحه فروخته است. گویی این ناقدان بودند که در زمان تجاوز عراق به ایران در دیدار با صدام حسین در بغداد اعلام کردند که از او حمایت میکنند، نه دانالد رامسفلد فرستاده مخصوص پرزیدنت ریگان در دسامبر ۲۰۰۳ و مارس ۲۰۰۴. گویی این ناقدان بودند که صدام حسین را به سلاح های شیمیایی تجهیز کردند، نه آمریکا و آلمان غربی (به گفت و گوی شبکه ی الجزیره با رامسفلد بنگرید که می‌گوید من نمی‌توانم در این زمینه اطلاعات بدهم). مگر دولت آمریکا نقشه نقل و انتقالات نیروهای ایران را در اختیار صدام حسین قرار نداد تا با سلاح های شیمیایی سربازان ایران را قتل عام کند و اینک پس از گذشت سه دهه اسناد آن توسط فارن پالیسی منتشر می‌شود؟ در اینجا واکنش آقای افشاری به دلیل دینی که به دولت آمریکا دارند، و خود را قهرمان دولت آمریکا دانسته و با آن "همسو" هستند چیست؟ واکنش تحصیل کردگان ایرانی دانشگاه های آمریکا چه باید باشد؟

گویی این ناقدان بودند که در دو سال گذشته ۶۰ میلیارد دلار سلاح به رژیم دیکتاتوری مذهبی فاشیستی عربستان فروخته اند نه دولت آمریکا. گویی این منتقدین هستند، نه آمریکا، که اخیرا ۱۳۰۰ بمب خوشه ای، که در سراسر جهان ممنوع شده و فقط آمریکا آن قرار داد را امضا نکرده است، را به عربستان



فروخته اند. گویی سرهنگ جنایتکار قذافی متحد جرج بوش در جنگ علیه تروریسم نبود، بلکه متحد ناقدان هژمونی آمریکا بود. گویی این ناقدان بودند که فرزند قذافی- خمیس- را در سال ۲۰۱۱ به آکادمی نیروی هوایی آمریکا بردند، برایش اسم مستعار جعل کردند، به او مهارت های رهبری و مدیریت را آموزش دادند، با کمپانی های نظامی برایش ملاقات ترتیب دادند و تور سیاحتی برایش گذاشتند، نه وزارت امور خارجه ی پرزیدنت اوباما. به گزارش مبسوط [CNN](#) بنگرید (البته برخی جنگ طلبان ایرانی آنقدر بی حیا هستند که اگر جرأت کنند می گویند حتماً CNN و نیویورک تایمز و واشنگتن پست را هم "غرب ستیزان" و "آمریکا ستیزان" تسخیر کرده و علیه "گسترش هژمونی غرب و آمریکا" فعالیت می کنند). دولت آمریکا باید به چنین مدافعان و متحدانی افتخار کند که اعمال ناصوابش را هم به گردن ناقدانش می اندازند.

## انتقاد از مخالفان هژمونی

آقای افشاری در آغاز همان مقاله بر ملا می سازد که او طرفدار هژمونی غرب است و لابد به همین دلیل روشنفکران مخالف هژمونی غرب را متحد دیکتاتورها قلمداد می کند. بدین ترتیب، هدف حمله به لیبی و سوریه گسترش هژمونی غرب است و مخالفان این نوع جنگ، "در تقابل با آمریکا" قرار دارند:

"وقایع بهار عربی و بخصوص آن چه در لیبی رخ داد و آنچه اکنون در سوریه جاری است محملی برای شناخت گرایش جدیدی در جریان روشنفکری و نیرو های است که تمایل دارند خود را در سطح جهانی به عنوان رهایی بخش و مترقی معرفی کنند. اما در عمل گرایش ترقی خواهانه آنها عمدتاً در تقابل با آمریکا و مخالفت با هر چیزی خلاصه می شود که دامنه **هژمونی غرب را بگستراند**".

به طور طبیعی مخالفان جنگ و دخالت در امور داخلی دیگر کشور ها، بخصوص جنگ های امپریالیستی غرب در خاور میانه، مخالف هژمونی هر کشوری از جمله جمهوری اسلامی هستند، نه پیاده نظام بسط هژمونی دولت های غربی یا دولت آمریکا. کارویژه اینان مخالفت با هژمونی است، نه تجویز سلطه.

متأسفانه به نظر نگارنده آقای افشاری که می داند مردم ایران (و مردم دیگر کشورها و همینطور قوانین و موافقت های بین المللی؛ بیاد آوریم که شورای امنیت سازمان ملل عراق را به عنوان متجاوز به ایران محکوم کرد) هر دولتی را که به کشورشان حمله کند، متجاوز و هر نیرویی را که با متجاوزان همکاری کند، خائن به شمار می آورند، می کوشد تا با نگارش مقاله های متعدد این تصویر را دگرگون سازد، و خیانت را از ننگ به فضیلت تبدیل کند.

## مخدوش کردن معنی دولت متجاوز

در همان دوران آقای افشاری به شدت می کوشید تا به ایرانیان بگوید که بمباران کنندگان کشورلروما "متجاوز"، "غریبه" و "بیگانه" نیستند. ایشان در دی ماه ۱۳۹۰ [در رادیو زمانه می نویسد](#):

"پارادایم کنونی دنیا جهانی شدن و کمرنگ شدن مرزهای ملی است... پس باید توجه کرد که معنای بیگانه و خودی در جهان امروز فرق کرده است... همان گونه که قذافی برای مردم لیبی خودی نبود و بیگانه تر از

نیروهای ناتو بود که برای ویران کردن ماشین جهنمی سرکوب او به یاری مبارزین لیبی آمدند. **خارجی** اگر به حمایت یک ملتی بیاید و استقلال آن‌ها را مخدوش نسازد، **متجاوز بشمار نمی‌آید**... حکومت و گروهی از عناصر داخلی وقتی به سمت نقض حقوق شهروندی انسان‌ها رفت دیگر بیگانه است و بر عکس **اگر نیروی خارجی به قصد کمک و حمایت از خواست مردم بر آمد غریبه محسوب نمی‌شود**".

پس دولتی که کشور را مورد تهاجم نظامی قرار دهد، لزوماً "متجاوز" نیست. جل الخالق! ادعاهای آقای افشاری در مورد کم‌رنگ شدن مرزهای ملی بی اساس و بی مایه است. اکثریت بسیار بزرگ آنهائیکه در بین ایرانیان این ادعا را دارند آمریکا-شیفتگان و ایران-ستیزان هستند که برای هژمونی غرب آب حمل میکنند، چرا که نظام سیاسی-اقتصادی آمریکا همیشه با ملی گرائی مخالف بوده است. حتی در اروپا واکنش منفی بر ضد هژمونی اقتصادی آلمان و تحمیل سیاست‌های راستگرایانه دولت خانم انگلا مرکل بر بسیاری از کشورهای اروپایی بسیار زیاد است. در مورد ایران تنها کشور هایی که ممکن است به ایران حمله کنند آمریکا و متحدان آن هستند. این کشورها استقلال ایران را مخدوش نمیکنند؟ انگلیس (و روسیه) بر سر ما چه آوردند؟ انگلیس و آمریکا چطور؟ تاریخچه حمله آمریکا به کشورهای دیگر، ویرانی که این حملات بوجود آورد هم در خاور میانه و هم در آمریکای لاتین، و تلاش آمریکا برای به قدرت رساندن دولت‌های نوکر خود در آن نواحی چنان روشن هستند که احتیاجی به بازگویی کردن آنها برای اثبات مضحک بودن این ادعا که آنها "استقلال ما را مخدوش نخواهند کرد" نیست، مگر اینکه البته ما در یک عالم موازی دیگر زندگی کنیم.

## مخدوش کردن معنی خائن

آقای افشاری که گویی تصور می کرد با نظریه بالا تکلیف حمله کننده نظامی به کشور را روشن ساخته، به این معنی که حمله کننده لزوماً نباید متجاوز به شمار رود، بعد "نظریه" دیگری را مطرح کرد که به نظر می‌رسد هدف آن تطهیر نیروهای داخلی همکاری کننده با دولت متجاوز و مبری کردن آنان از خیانت به کشور میباشد. مدل لیبی در این دوران اساس کار او بود. ایشان **در روز آنلاین 28 آبان 90 نوشت:**

"تبعات خواسته و یا ناخواسته ی این نگرش تقویت قرائتی از استقلال است که نظام های دیکتاتوری می پسندند تا با هژمونیک کردن مذمت مطلق دخالت خارجی از چار دیواری سرزمین خود حیات خلوتی بسازند و با فراغ خاطر هر برخوردی خواستند با اتباع خود انجام دهند... [معتقد به روایت سنتی از استقلال] **نیات شبه فاشیستی خود را در پشت سر آن مخفی می سازد**... اگر دولتی بر ضد خواست ملت خود رفتار کرد دیگر نمی تواند دور مرز های خود دیوار بکشد. در این حالت نیرو های خارجی می توانند در نقش حمایتی و مکمل اراده ی مردم ظاهر گردند... قذافی وقتی بر علیه ملت خود جنگ به راه انداخت، صلاحیت و مشروعیتش برای جلوگیری از مداخله ی خارجی را از دست داد... در واقع حکومت غریبه با مردم فرق ماهوی با بیگانه ندارد... در حکومت های غیر دموکراتیک که به سرکوب سیستماتیک گسترده و خونین بر علیه شهروندان شان دست زده اند، موضوع فرق می کند و حمایت خارجی برای عقب راندن آن حکومت از تضییع حقوق اتباعش موجه است... **خیانت در رابطه با اصل همکاری با نیرو های**

**خارجی مصداق ندارد... تعبیر کلاسیک از استقلال سنگری است که نیروهای معتقد و یا گرفتار در فاشیسم می توانند در پشت آن پنهان شوند و برنامه های معطوف به قدرت خود را جلو برند."**

بدین ترتیب از نظر آقای افشاری آن دسته از افراد و گروه هایی که دولت حمله کننده به کشور را "متجاوز" و همکاران داخلی آنان را "خائن" به شمار می آورند، "فاشیست" و در خدمت "نظام های دیکتاتوری" هستند.

آقای افشاری در مقاله دیگری که اتفاقاً موضوع بحث اش گروه خاصی از اپوزیسیون ایرانی مقیم خارج ( یعنی همان ها که بیانیه نوشته شده توسط ایشان را امضا کردند) و اجلاس های آنان است که از نظر منتقدان بسیاری، طرفدار مداخله نظامی خارجی در ایران هستند، در پاسخ این اتهام **می گوید: "دفاع از مداخله خارجی نیز فی نفسه به معنای خیانت نیست** بلکه چگونگی آن محل بحث است". آقای افشاری طبق معمول خود با الفاظ بازی کرده بدون اینکه، بطور مثال، آن "چگونگی" را تبیین کنند و بفرمایند آیا اصولاً موردی از "چگونگی دفاع از مداخله خارجی" هست که ایشان آنرا خیانت بدانند؟

آقای افشاری در مرداد ۱۳۹۰ در رادیو زمانه به ایرانیان می گوید که مردم عراق و لیبی حمله نظامی خارجی را بر استقلال ترجیح دادند:

"مردم لیبی حمایت جامعه جهانی را بر استقلال خواهی کاذب و متکی به دیکتاتوری قذافی ترجیح می دهند. همانطور که مردم عراق در برابر صدام و رژیم بعث رفتار مشابهی انجام دادند. در این شرایط اساساً حکومت ضد مردمی داخلی حکم بیگانه را دارد و حضور خارجی ها به شرط این که در پی تثبیت سلطه خود نباشند، به برقراری استقلال واقعی کمک می کند... [اما] برخی دیدگاه ها که هر نوع همکاری [نیروهای اپوزیسیون] با عامل خارجی و به طور مشخص غرب را زمینه سازی برای تجاوز نظامی، گرفتن کاسه گدایی، در یوزگی و انداختن طوق بندگی می پندارند و از این طریق خواسته یا ناخواسته کشور را به سمت انزوا و محرومیت از حضور موثر در صحنه بین المللی سوق می دهند و نتیجه دیدگاه های آن ها تفاوت چشمگیری با عملکرد جمهوری اسلامی ندارد و در نهایت منافع ملی و حقوق مردم را در مسلخ توهم توطئه قربانی می کند، سوپه افراطی نگاه به استقلال را تشکیل می دهد".

اینکه چگونه و بر طبق چه پژوهش علمی آقای افشاری به این نتیجه رسیده بودند برای نگارنده روشن نیست. اینهم یکی دیگر از ادعاهای بی اساس ایشان و بازی کردن با الفاظ به منظور اهداف خاص است. آقای افشاری که خود مبلغ "همسویی" اپوزیسیون با فشار خارجی (آمریکا، اسرائیل، عربستان سعودی، قطر، و...) علیه ایران است، و به عقیده نگارنده خود "همسویی" را در عمل به کمال رسانده، بد نیست به قانون اساسی آمریکا نگاهی بیندازند. مطابق تبصره سوم بند سوم قانون اساسی آمریکا:

"خیانت به ایالات متحده آمریکا تنها به معنای اعلام جنگ علیه آنها یا پیوستن به دشمنان آنها از طریق یاری رساندن به آنهاست. کسی به خیانت محکوم نمی شود مگر با شهادت دو نفر در مورد یک عمل آشکار او یا اعتراف خود او در دادگاه".

این قانون در اسرائیل و عربستان سعودی و قطر هم وجود دارد. پس چرا نوبت که به ایران می رسد، حمله کننده "متجاوز" نیست، همکار متجاوز هم "خائن" نیست. این "یک بام و دو هوا" که آقای افشاری بدان معتقد هستند برای چیست؟

## برنامه هسته ای و جعلیات اپوزیسیون "همسو" برای جنگ

مطابق [فصل هفت منشور سازمان ملل متحد](#)، شورای امنیت حق دارد مجوز تهاجم نظامی به کشوری که صلح و امنیت جهانی را به خطر انداخته، صادر کند. قطعنامه‌های شورای امنیت بر ضد ایران در چهار چوب همین فصل تصویب شدند. در عین حال قطعنامه‌های [۲۴۲](#) و [۳۳۸](#) (و بسیاری از [قطعنامه‌های دیگر بر ضد اسرائیل](#)) که به اسرائیل دستور میدهد که سرزمین‌های فلسطینی‌ها را تخلیه کند، با حمایت غرب در چهار چوب [فصل شش](#) تصویب شده‌اند. این بدان معنی است که اشغال سرزمین‌های فلسطینی که ریشه اصلی تروریسم به اصطلاح اسلامی و مخالفت سیاسی با اسرائیل و علت اصلی بسیاری از جنگ‌ها است از نظر غرب خطری برای صلح جهانی بشمار نمی‌آیند، که بخوبی تبعیض غرب را نشان میدهد. در سال ۲۰۱۱، در زمانی که اوج تهدیدهای نظامی اسرائیل بر ضد ایران بود و اکثریت عظیم ایرانیان نگران این حملات بودند، آقای افشاری بیانیه ای نوشت و به امضای همفکران خود رساند که از زبانی استفاده نمود که دقیقا همان است که میتواند مورد استفاده برای صدور قطعنامه در چهار چوب فصل هفت قرار بگیرد. ایشان و همفکران ایشان به عنوان گروه همسو با آمریکا و اسرائیل اینطور نوشتند:

"ایران از قرارداد ان پی تی تخطی کرده و به معاهدات بین المللی بی اعتنایی کرده است... برنامه ی هسته ای ایران مخرب است. برنامه ی هسته ای ایران دارای وجوه نظامی است... **انحراف برنامه ی هسته ای ایران به مسیر نظامی وارد مرحله ی تعیین کننده ای شده است**... برنامه ی هسته ای ایران در مرکز اقدامات تنش زا قرار دارد... **ایران کانون های بی ثبات ساز را در سطح منطقه و جهان تقویت می کند**... ایران صلح ستیزی را در سپهر جهانی دنبال می کند... ایران شعله های جنگ محتمل را بر خواهد افروخت... **ایران تهدیدی علیه صلح و ثبات جهانی به شمار می رود**... باید با برنامه ی هسته ای مخرب ایران مقابله کرد... در مخالفت با جنگ باید ایران بحران ساز را هدف اصلی قرار داد."

این بیانیه تاریخچه مختصری هم دارد که بازگو کردن آن خالی از لطف نیست. پیش‌نویس اول این بیانیه را آقای افشاری برای نگارنده هم فرستادند. در اولین واکنش خود به پیش‌نویس به آقای افشاری نوشتم که "آنچه که شما دخالت بشر دوستانه می‌نامید، بسیاری حمله نظامی می‌دانند." پاسخ ایشان این بود که "این تفسیر شما است." این پیش‌نویس حتی از زبانی استفاده کرده بود که به اصطلاح دخالت بشر دوستانه در ایران را هم تحت شرایطی مجاز می‌دانست که در نسخه نهایی حذف شد، چرا که تکی چند از ایرانیان دیگر هم به آن اعتراض کرده بودند. به هر حال از نظر نگارنده بیانیه قابل حمایت نبود بعد از انتشار آن نگارنده در مقاله‌ی با عنوان "[دخالت بشر دوستانه و یا حمله نظامی بیش‌رمانه](#)" بیانیه را نقد کرد.

**صرف نظر از این دروغ که** "ایران از قرار داد ان پی تی تخطی کرده،" باید گفت که چه قصد واقعی آقای افشاری این بود و چه نبود، زبان بیانیه دقیقاً و کلمه به کلمه همان زبانی است که نتوکان‌ها و جنگ طلبان آمریکا و اسرائیل بکار می‌برند، که در نتیجه گویی امضاً کنندگان از حمله به ایران حمایت می‌کردند. بیانیه به نوعی مانند عراقی‌هایی عمل می‌کرد که دروغ‌ها را برای توجیه حمله نظامی دولت جورج بوش به عراق تولید می‌کردند، و مدعی شد که ایران در حال استفاده نظامی از تکنولوژی هسته‌ای است و این استفاده به مرحله تعیین کننده‌ای رسیده که صلح و ثبات جهانی را تهدید می‌کند. متجاوز از دو سال از آن بیانیه می‌گذرد. نه جمهوری اسلامی بمب هسته‌ای ساخته، نه به تولید آن نزدیک است، و نه حتی آمریکا و اسرائیل چنین ادعا‌هایی دارند. آیا وقتی امضاً کنندگان، از جمله آقای افشاری، به اغراق گویی، اگر نگوئیم دروغ گویی، می‌پرداختند اندکی به سرنوشت مردم ایران فکر می‌کردند که با چه خطرات عظیمی آنان را مواجه می‌سازند؟ دوباره می‌پرسم: پس حیای سیاسی کجا رفته؟

اما آقای افشاری به این هم بسنده نکرد. ایشان به روزنامه راست افراطی [وال استریت جورنال 15 نوامبر 2011](#) گفت:

**"نامه را اصلاح طلبان برجسته در ایران دیده‌اند و به تصویب رسانده‌اند، ولی بخاطر ترس از تعقیب کیفری و مجازات [توسط دولت] آن را امضا نکرده‌اند."**

اصلاح طلبان برجسته که ایشان ادعا دارند بیانیه را تصویب کردند چه کسانی بودند؟ آنهایی که همانطور که در بالا به آن اشاره شد، از ایشان بخاطر مواضع افراطی ایشان انتقاد کردند؟ تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، اصلاح طلبان برجسته داخل کشور آقایان محمد خاتمی، میر حسین موسوی، مهدی کروبی، عبدالله نوری، دکتر سعید حجاریان، مصطفی تاج زاده، ابوالفضل قدیانی، بهزاد نبوی، فیض الله عرب سرخی، دکتر علیرضا علوی تبار، و... هستند. پیر دلاور، مستترین زندانی سیاسی ایران آقای قدیانی که عمری را در مبارزه گذرانده، و حالا شجاعانه در زندان آیت‌الله خامنه‌ای را مسول تمامی مشکلات ایران اعلام می‌کند، این نامه را تأیید کرده است؟ آقای عرب سرخی که خانواده ایشان هم قبل از انقلاب و هم بعد از آن شهید بسیار داشته‌اند، خانواده‌های ایشان و نگارنده هم محل بودند، و خود حالا در زندان بسر می‌برند این نامه را قبول داشتند؟ میر حسین و شیخ شجاع چطور؟

ادعای آقای افشاری به این معنی بود که اصلاح طلبان نیز با امضا کنندگان بیانیه‌ای که بوی جنگ طلبی از آن می‌آمد همصدا بودند. چگونه امکان داشت ایرانیان وطن دوست و چهره‌های برجسته اصلاح طلبان داخل کشور مدافع چنین یاهه‌هایی باشند که چلبی‌ها قبلاً درباره عراق جعل کرده بودند؟ به راستی آقای افشاری چگونه می‌تواند از این ادعا دفاع کند؟ چهره‌های برجسته اصلاح طلبان این یاهه‌های دروغ را خائنانه به شمار می‌آوردند و می‌آوردند، و حاضر نبوده و نیستند چلبی‌وار کشورشان را به عراق دیگری تبدیل کنند.

درست در زمان جرج بوش که دهان آقایان برای حمله به ایران آب انداخته بود، تاج زاده شجاع در ماهنامه آئین نوشت که اینها می‌خواهند با کوله پشتی سربازان آمریکایی دموکراسی به ایران بیاورند. زنده یاد مهندس عزت الله سبحانی، زنده یاد شهید هدی صابر و دکتر ابراهیم یزدی با ذکر نام آقای افشاری را نقد

کردند و روزنامه نگار شجاع، برجسته و زندانی عیسی سحرخیز نیز همین مواضع را به باد نقد گرفت که آقای افشاری واکنش تند پر از تهمت‌نثار او کرد.

آقای افشاری در بخش دیگری از همین بیانیه سراپا اغراق، اگر نگوئیم دروغ، نوشته بودند:

"به اعتقاد ما وظیفه‌ی نیروهای معتقد به دموکراسی و منافع ملی- سرزمینی ایران **همسو کردن فشار های خارجی و مبارزات داخلی است**. [برخی دیدگاه‌ها] در نهایت منجر به جدایی کامل مسیر رویارویی جامعه جهانی از مبارزات آزادی خواهانه مردم ایران می‌شود. ما مدافع حمایت سیاسی جامعه جهانی از مطالبات دموکراسی خواهانه در ایران هستیم".

در مورد همین پاراگراف ساده چند نکته گفتنی است:

**اول**، ترور دانشمندان هسته‌ای، و انفجار **در یادگان های نظامی** و تأسیسات هسته‌ای ایران بخشی از "فشار خارجی" بود که آقای افشاری در مقاله‌ای اعتراف کرده که بخشی از اینها کار دولت اسرائیل بوده است. او کل اپوزیسیون را به "همسویی" با این "فشار خارجی" فرا می‌خواند.

**دوم**، به نظر می‌آید که آقای افشاری فرض را بر این گذشته بودند که جمهوری اسلامی در برابر "فشار خارجی" کوتاه نخواهد آمد. در این صورت سوال ساده و مهم این است: اگر اسرائیل و آمریکا به ایران حمله می‌کردند، امضا کنندگان بیانیه از جمله آقای افشاری در کجا می‌ایستادند؟ با آنها "همسو" بودند؟

**سوم**، خوبی واضح است که آقای افشاری و همفکرانش فاقد پایگاه اجتماعی در ایران هستند، و بنا بر این آیا قصد "همسویی" با "فشار خارجی" آمریکا و اسرائیل برای تبدیل خود به "آلترناتیو" است؟ همفکر آقای افشاری، آقای سازگارا که واضح است چنین رویایی دارند.

**چهارم**، که از همه نکات پیشین مهم‌تر است، این است که حتی اگر دروغ‌ها و اغراق‌های استفاده نظامی از انرژی هسته‌ای و رسیدن آن به مرحله تعیین کننده را نادیده بگیریم، آیا حتی یک چهره‌ی برجسته اصلاح طلب در داخل کشور مدافع این نظر است که "باید مبارزات داخلی را با فشارهای خارجی همسو کرد"؟ این تهمت بزرگی بود که آقای افشاری در وال استریت جورنال به مبارزان داخل کشور وارد آورد.

**پنجم**، آیا آقای افشاری فکر نمی‌کنند که اینگونه ادعاهای ایشان هزینه‌های گزافی برای اصلاح طلبان درست می‌کند؟ نیروهای اطلاعاتی و امنیتی در بولتن‌هایشان به مقامات گزارش می‌کنند که این بیانیه به تأیید چهره‌های برجسته اصلاح طلب رسیده و سپس انتشار یافته است. آیا آقای افشاری نمی‌دانست که با ادعای خود برای اصلاح طلبان خطر می‌آفریند؟

در همان زمان، گروهی از مخالفان داخلی جمهوری اسلامی طی بیانیه‌ای به شدت این مواضع جنگ طلبانه را نقد کرده و مخالفت صریح خود را با لیبیاییزه کردن ایران اعلام کردند. آقای افشاری در به سایت دویچه وله آلمان گفت که آنها گروهی "مارکسیست-لنینیست" هستند. آیا شاعر برجسته ایران، خانم سیمین بهبهانی، به عنوان یکی از امضا کنندگان آن بیانیه، مارکسیست-لنینیست است؟ اصلاً فرض کنیم

که آنها "مارکسیست-لنینیست بودند." خوب، معنی آن چیست؟ آنها نمیتوانند ضد جنگ و وطن دوست باشند، و اگر هستند، باید شک کرد؟ تعداد زیادی از شجاعترین فرزندان آن مرز و بوم مارکسیست-لنینیست بودند که نگارنده ملی--مذهبی برای آنها نهایت احترام را قائل است. آقای افشاری در همان مصاحبه می‌گوید:

**"به جای این‌که مردم را از جنگ و جنگ‌افروزان جهانی و نظامی‌گری ترساند، باید از برنامه‌ی مخرب هسته‌ای ایران ترساند."**

جالب این بود که زمانی که دکتر علوی تبار و آقای عباس عبدی به صراحت مواضع جنگ طلبانه ی این گروه را از سوی اصلاح طلبان به نقد گرفتند، یکی از همراهان امضاکننده بیانیه آقای افشاری دهان آقای عبدی را دهان آقای خامنه ای خواند.

اما آقای افشاری به این هم بسنده نکرد. سال گذشته به دعوت یک انجمن حرفه‌ای ایرانی در سن دیگو، کالیفرنیا، ایشان و نگارنده در یک مناظره در مورد برنامه هسته‌ای ایران شرکت کردیم. ایشان در سخنان خود تمامی مواضع افراطی‌ترین جنگ طلبان آمریکایی و اسرائیلی در مورد برنامه را کلمه به کلمه تکرار کردند که هیچ، بقول معروف "چند تا هم روش گذاشتند." ایشان حرف‌های عجیبی هم زد، از جمله اینکه **جمهوری اسلامی ممکن است بمبهای کوچک هسته‌ای بسازد که به آسانی میشود آنها را انتقال داد، و در اختیار تروریست‌ها قرار داد.** برآستی برای نگارنده که سال‌ها تحسین کننده شجاعت آقای افشاری در زمان دانشجویی ایشان در ایران بود، گوش دادن به صحبت‌های ایشان دردناک و تأسف بار بود.

## مواضع در مورد نیروهای تجزیه طلب

بی تردید نگرانی در مورد تجزیه ایران، هر چقدر هم که احتمال آن کم باشد، بجا و در میان ایرانیان زیاد است. در مورد این موضوع هم آقای افشاری که مبلغ همسویی با فشار خارجی به ایران است، که عمدتاً از سوی اسرائیل و آمریکا و عربستان سعودی وارد می‌شود، مواضعی گرفت که در عمل حمایت این دولت‌ها از گروه‌های تجزیه طلب را اگر نگوئیم تطهیر کرد، کم اهمیت جلوه میداد. به یاد آوریم که پرزیدنت اوپاما در سال ۲۰۱۲ در دیدار با ولیعهد امارات متحده ی عربی، از مواضع مضحک آن کشور نسبت به جزایر سه گانه ی تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی حمایت به عمل آورد. آقای افشاری ادعا کرد که حمایت این سه دولت از گروه‌های تجزیه طلب برای تجزیه ی ایران نیست، بلکه برای فشار به جمهوری اسلامی است. ایشان نوشت:

"وقتی امکان تجزیه در داخل کشوری جدی شود دولتی خارجی هم حمایت کند...با توجه به واقعیت‌های موجود به سختی می‌توان نتیجه گرفت که دولت‌های خارجی برنامه و طرحی جدی برای تجزیه ایران در دستور کار داشته باشند...بیشتر به نظر می‌رسد آنها از بحران قومیتی ایران به عنوان اهرم فشاری برای حل مشکلاتشان با حکومت ایران استفاده می‌کنند...اما در حال حاضر هیچ کدام از دو حزب اصلی [آمریکا] و زیرمجموعه‌های این کشور طرح و سیاستی در خصوص تقویت گرایش‌های تجزیه‌طلب

ندارند. بحث‌هایی به صورت پراکنده و فردی در آنها جریان داشته که تبدیل به نتیجه مشخصی نشده است... کمک‌هایی که از سوی نهادهای اجتماعی و اندیشکده‌های آمریکایی به گروه‌ها صورت می‌گیرد هنوز مشخص نیست دامنه‌ی آن چقدر است... مارک پری در نشریه شورای روابط خارجی آمریکا فاش ساخت که نیروهای موساد در پوشش مأمورین امنیتی آمریکا با نیروهای جندالله تماس گرفته‌اند و آنها را برای عملیات خرابکارانه در داخل خاک ایران استخدام کرده‌اند. حتی اگر فرض کنیم سیا واقعا به این گروه‌ها کمک می‌کند باز نمی‌توان لزوماً نتیجه گرفت که این فعالیت‌ها در چهارچوب طرح تجزیه ایران صورت می‌پذیرد. محتمل‌تر آن است که این اقدامات در قالب کارهای ایذائی و فشار به حکومت برای تغییر رفتار در سیاست خارجی انجام می‌شود... بنابراین می‌توان نتیجه گرفت رویکرد آمریکا به مسائل قومیتی ایران در چهارچوب اعمال فشار به حکومت و توجه به مطالبات این گروه‌ها بر اساس ارزش‌های آمریکایی است. در واقع این گروه‌ها حکم اهرم فشار را برای آمریکا و به طور کلی غرب دارند. همچنین آنها بخشی از نیروهای معترض در ایران نیز محسوب می‌شوند... مجموعه‌ی فعالیت‌های تهاجمی دولت اسرائیل که به احتمال زیاد صحت دارد، در قالب واکنش و برخوردهای تلافی‌جویانه با حمایت ایران از گروه‌های فلسطینی و لبنانی معارض با اسرائیل صورت می‌پذیرد. اسرائیل در جایگاه و موقعیتی نیست که برنامه‌ای برای تجزیه ایران داشته باشد... البته می‌توان این حالت را در نظر گرفت که [عربستان سعودی] به صورت کنترل شده از گروه‌های عرب تجزیه‌طلب در حد اعمال فشار و یا خنثی‌سازی حرکت‌های تهاجمی حکومت ایران حمایت کند اما دامنه این حمایت محدود است و در سطحی نیست که حساسیت ایران را بر بیانگیزد... بنابراین در مجموع حرکت و اراده جدی خارجی برای تجزیه ایران فعلا وجود ندارد و در افق زمانی رویت‌پذیری نیز چنین امکانی دیده نمی‌شود. اما حرکت‌های ایذائی برای اعمال فشار به جمهوری اسلامی و برخوردهای واکنشی و مهارکننده برای سیاست خارجی ستیزه‌جویانه از سوی غرب و برخی کشورهای منطقه وجود دارد. این برخوردها در سطح استراتژیک انجام نمی‌شود بلکه فعلا حالت تاکتیکی دارد. به عبارت دقیق‌تر، حمایت کشورهای خارجی از گروه‌های تجزیه‌طلب بر اساس راهبرد تجزیه ایران صورت نمی‌گیرد بلکه به عنوان ابزاری در خدمت سیاست مهار جمهوری اسلامی است".

اینگونه تحلیل‌ها از یک طرف نشانه نهایت ساده‌انگاری است، و از طرف دیگر نشانه عدم درک چگونگی کار دشمنان ایران. آقای افشاری این نکته ساده را نمی‌دانند، و یا شاید میدانند ولی توجهی ندارند، که حتی اگر قصد آمریکا، اسرائیل و عربستان تجزیه ایران نباشد، که دستکم در مورد عربستان به دلیل حمایتش از ادعای بی اساس امارات در مورد مالکیت جزائر سه گانه ایران درست نیست، زمانی که حمایت از گروه‌های کوچک خائن تجزیه طلب آغاز شد، هیچ تضمینی وجود ندارد که هدف این سه کشور تغییر نیابد و بسوی تجزیه طلبی ایران نرود. همانطور که در یک مقاله قبلی به آن اشاره شد، باید صحبت آریل شارون نخست وزیر سابق اسرائیل را از خاطر نبرد که سال‌ها پیش گفت، "حتی اگر ایران دموکراتیک‌ترین کشور هم بشود، باز به دلیل بزرگی خود برای اسرائیل یک خطر است." [صحبت‌های خانم جین هارمن](#)، نماینده با نفوذ سابق کنگره و حامی مهم اسرائیل را در مورد تجزیه ایران نباید از یاد برد. [تلاش‌های آقای دینا ره‌باکر](#)، نماینده کالیفرنیا در کنگره را نباید از خاطر برد که خواهان حمایت از حق تعیین سرنوشت مردم "آذربایجان جنوبی"، یعنی آذربایجان ایران، توسط خود آنها شد. از آقای افشاری



و خوانندگان دعوت میشود که [مقاله نگارنده را](#) در مورد حمایت آمریکا، اسرائیل، و عربستان از گروه تروریستی جند الله مطالعه کنند. آقای افشاری تمامی اینها را کم اهمیت جلوه میدهد، چراکه در غیر اینصورت تمامی نوشته‌ها و حمایت‌های ایشان از غرب و آمریکا در مورد سیاست آنها در مورد ایران زیر سوال می‌روند.

در عین حال آقای افشاری شخصا تجزیه طلبی را یک حق قلمداد می‌کند. [در رادیو زمانه در مرداد 1390](#) [می نویسد:](#)

"مطالبه برای تجزیه یک حق است، اما مخالفت با آن نیز یک حق است. همچنین وجود حق لزوماً بر خورداری از آن را توجیه نمی‌سازد. ممکن است مضار استفاده از حقی از منافع آن بیشتر باشد. در خصوص بحران قومیتی راه حل‌های مختلف وجود دارد... در عین حال این گزینه‌ها رقیب و آلترناتیو هم هستند... دفاع از هر کدام از این گزینه‌ها منجر به ورود یا خروج کسی از دروازه دموکراسی و حقوق مدنی نمی‌شود. به عنوان مثال در نظریه‌پردازی پیرامون دموکراسی مخالفت با تجزیه‌طلبی و تقاضا برای مرزبندی به معنای ضدیت با دموکراسی در نظر گرفته نمی‌شود. آن چیزی با دموکراسی تعارض دارد که هر کدام از این راهبردها از نقش‌آفرینی در فضای سیاسی محروم شوند یا به جای حاکم شدن نظر اکثریت مردم به عنوان مبنای تصمیم‌گیری و داوری نهایی، زبان زور، خشونت و تکفیر حایگزین شود... نه دفاع از تجزیه‌طلبی و نه مخالفت با آن فی‌نفسه دلیلی بر دموکرات بودن نیست. بلکه چگونگی مواجه شدن با مسئله تعیین می‌کند که عیار دموکراسی مدعیان چقدر است... حق تعیین سرنوشت یعنی مردم یک منطقه در جایگاه داور و عامل فیصله بخش قرار بگیرند. حال این مردم بالقوه هم می‌توانند تجزیه را انتخاب کنند و هم می‌توانند تداوم پیوند تاریخی و فرهنگی را برگزینند... تعارض موقعی پیش می‌آید که اکثریتی خواهان تجزیه و روی انتخاب خود نیز مصر باشد ولی تقاضای آنان با خشونت و کشتار گسترده سرکوب شود، مجال طرح به آن داده نشود و به عنوان گناهی نابخشودنی در نظر گرفته شود".

## تجویز خشونت از نوع سوریه

تجویز خشونت در لیبی لاجرم شخص را به توجیه همان در سوریه هم وادار می‌کند. آقای افشاری در مقاله ["نگاهی به خشونت سیاسی در پرتو جنبش اعتراضی سوریه"](#) چنین نوشت:

"وقایع سوریه فرصت و بستری را فراهم کرده است تا نسبت خشونت و مبارزه سیاسی برای آزادی، عدالت و زیست انسانی مورد توجه قرار بگیرد و چشم اندازهای تازه‌ای در این خصوص پدیدار شود. این فضا می‌تواند در تبیین نسبت درست و معطوف به حقیقت، کارساز باشد. بزرگترین پسماند وقایع سوریه فروپاشی جزمیت‌ها و باورهای کلی پیرامون خشونت پرهیزی است که مبارزه مسالمت آمیز را به معنای توسل صرف به روش‌های مسالمت آمیز در همه شرایط، انفعال و تسلیم در برابر خشونت تهاجمی دولت سرکوبگر و دیدگاه ایده آلیستی و انتزاعی صرف تفسیر می‌کنند... آنچه در مقاومت کنونی بخشی از نیروهای مخالف سوریه دیده می‌شود تاکید بر رهیافت عملگرایانه و ابزار انگارانه با خشونت است و همچنین از زاویه‌ای دیگر نوعی واقع‌گرایی در میدان سیاست و عمل مبارزاتی را آشکار می‌سازد... مسئله دیگر ضرورت دخالت بشر دوستانه برای پایان دادن به قساوت و بی رحمی مشمزنکننده دولت سوریه و

نجات جان شهروندان غیر نظامی است که بحث پیرامون آن به طور جدی در جامعه سوریه و عرصه بین المللی در جریان است... البته آنچه در سوریه تا کنون رخ داده است و عملکرد نیروهای مخالف مسلح کاملاً با چهارچوب این بحث تطبیق ندارد و انحرافات آشکاری در برخی موارد صورت گرفته است. در مواردی نزارهای قبیله‌ای و مذهبی نقش بازی کرده‌اند و مخالفین مسلح نیز به کشتن بی ضابطه نیروهای نظامی دولتی و مقابله به مثل پرداخته‌اند. اما **تصمیم آنها در خصوص مقاومت مسلحانه و تلاش برای متوقف کردن ماشین سرکوب وحشیانه حکومت روشن کننده ظرفیت خشونت موجه است**."

این دیگر از شاهکارهای آقای افشاری و هم فکراست. این جماعت ظاهراً به وجود "تروریست خوب" و "تروریست بد" و "خشونت موجه" و "خشونت غیر موجه" ایمان دارند. تروریست‌های "خوب" آنهایی هستند که در سوریه خشونت "موجه" را بر ضد دولت سوریه بکار می‌برند. ظاهراً نتیجه آن است که تجربه‌ی خشونت مخالفان رژیم بشار اسد نمونه‌ی خوب "خشونت موجه" است که باید به کار گرفته شود. فقط کمی انحراف در استفاده‌ی از خشونت داشته‌اند. آن انحراف اندک از نظر سازمان ملل، جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت بوده است. هیأت مستقل سازمان ملل در ماه مه ۲۰۱۲ اعلام کرد که رژیم سوریه و نیروهای مخالف در حال جنگ با آن، هر دو مرتکب **نقض حقوق بشر** شده‌اند. ناوی پیلا-کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل اعلام کرد که رژیم سوریه و مخالفانش مرتکب **جنایات جنگی** و جنایت علیه بشریت شده‌اند. بدین ترتیب خشونت موجهی که باید به کار گرفته شود- البته بر ضد جمهوری اسلامی - ارتکاب جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت است.

آقای افشاری در ابتدای همین مقاله مخالفت دموکراسی خواهان ایرانی با خشونت‌های مخالفان رژیم جنایتکار اسد را ایدئولوژیک خوانده و به آنها "توصیه" می‌کند که از روش‌های خشونت بار مخالفان سوری بیاموزند و بکار گیرند. جمعیت ایران سه و نیم برابر سوریه است. بنا بر این با اعمال اینگونه روش‌ها در ایران، و متناسب با جمعیت، تعداد کشته شدگان در ایران ۳۵۰،۰۰۰ نفر، و تعداد کل آوارگان ۲۴ میلیون نفر خواهد بود. آیا این به معنای ویرانی کل کشور نیست؟

## توجیه تحریم‌های فلج کننده یکسویه آمریکا علیه مردم ایران

با چنین تفکراتی طبیعی است که آقای افشاری از تحریم‌های کمرشکن آمریکا بر ضد مردم ایران هم هم دفاع کند. ایشان در مورد تحریم‌ها چنین می‌گوید:

"من صرف مخالفت با تحریم‌ها را چندان کارساز نمی‌بینم بلکه مانند همان مقوله جنگ باید تلاش را به مسئولیتی که جمهوری اسلامی در اعمال این تحریم‌ها بر کشور و مردم ایران داشته است، متمرکز کرد. و باز تلاش اصلی جنبش، برای متوقف کردن ماجراجویی هسته‌ای حاکمیت باشد و به نوعی بحث تعلیق در برابر تعلیق مطرح شود یعنی جمهوری اسلامی غنی‌سازی اورانیوم را به تعلیق در بیاورد و از آن طرف هم جامعه‌ی جهانی تحریم‌ها را به تعلیق در بیاورد."

اشکال چنین "تحلیلی" این است که آمریکا را بیگناه می‌داند. هیچ گونه سخنی در مورد زیاده خواهی آمریکا، هدف واقعی آن که همانا حفظ هژمونی خود در خاور میانه می‌باشد، و ترساندن کشور مرتجع

عرب خلیج فارس و عربستان برای فروش ده‌ها میلیارد دلار اسلحه به آنها، به میان نمی‌آورد. البته جمهوری اسلامی هم در بوجود آوردن شرایط کنونی نقش مهمی داشته است، ولی به تصدیق بسیاری از کارشناسان بین‌المللی، از [هانز بلیکس](#) تا بقیه، این زیاده خواهی غرب است که مساله را بگرنج کرده است. شعار "تعلیق در برابر تعلیق" هم دقیقاً همانی است که آمریکا و متحدان آن در مذاکرات ۱ + ۵ با ایران مطرح کرده‌اند، ولی به هیچ وجه روشن نیست که اگر ایران تمامی برنامه هسته‌ای خود را به تعلیق درآورد، آمریکا و متحدان بقول خود عمل خواهند کرد. به یاد آوریم که ایران در سال‌های ۲۰۰۵ - ۲۰۰۳ برنامه را به حالت تعلیق درآورد، ولی [انگلیس، فرانسه و آلمان به تعهدات خود عمل نکردند](#). در تفکر آقای افشاری باید همسوی با دولت آمریکا و اسرائیل، تمام فشار را به ایران آورد و صرفاً جمهوری اسلامی را محکوم کرد. هرگونه نقدی از عملکرد آمریکا غرب ستیزی، آمریکا ستیزی و خدمت به جمهوری اسلامی است. این البته تفکری است که هم فکran آقای افشاری، مثل آقایان مجید محمدی، کاظم علمداری، سعید قاسمی نژاد و اکبر عطری هم دارند.

پس از [نامه 55 زندانی سیاسی به پرزیدنت اوباما](#)، فعالیت‌های نیروهای مدنی داخل کشور علیه تحریم‌ها، نامه 466 استاد و فعال سیاسی و دانشجویی در حمایت از نامه زندانیان به اوباما، [حمایت مرحوم رشید اسماعیلی از نامه 55 زندانی در آخرین نوشتارش](#)، [مصاحبه حقوقی دکتر محمد تقی کروی علیه تحریم‌ها و "مجازات جمعی مردم ایران" به شمار آوردن آن](#)، [مقاله آقای حسن اسدی زیدآبادی زندانی سیاسی و مسئول بخش حقوق بشر ادوار تحکیم، مصاحبه دکتر سعید حجاریان، مصاحبه و مقاله آقای عباس عبدی](#)، مقاله‌های دکتر موسی غنی نژاد و آقای سعید لیلانز، کنفرانس چندین نهاد مدنی و صنفی، و... درباره تحریم‌های اقتصادی و مجازات جمعی مردم ایران، در [آخرین تحول بیانیه دیگری](#) در ۱۸ سپتامبر توسط ۱۵۰ شخصیت، از جمله ۸۲ اقتصاد دان، منتشر شد که امضای کنندگان آن خواهان توقف تحریم‌های کمر شکن بر ضد مردم ایران بودند. در میان این شخصیت‌ها بسیاری از اقتصاد دانان برجسته ایرانی دیده می‌شوند، از جمله پرفسور هاشم پسران و پرفسور هادی صالحی اصفهانی.

آقای افشاری و همفکران جنگ طلبشان حتماً می‌دانند که تاکنون در نشست‌های هفتگی "کمپین نه به تحریم" آقایان صادق زیباکلام، محمدعلی دهقان، داوود هرمیداس باوند، سعید لیلانز، محمد خوش‌چهره، احسان شریعتی، نعمت احمدی، محمدعلی بهمنی قاجار، خشایار دیهیمی و بابک احمدی سخنرانی داشته‌اند. آیا همه اینها چون با نوکان‌های آمریکا "همسو" نیستند، غرب ستیز و آمریکا ستیز هستند؟

ولی هیچ‌یک از این تحولات برآی‌آقای افشاری قانع کننده نبوده است. ایشان بقول معروف ساز مخالفت خود را کوک کرد و اخیراً در [روز آنلاین نوشت](#):

"فصل مشترک این تلاش‌ها برخورد یکطرفه با مسئله و انتظار تغییر از سوی غرب برای کنار گذاشتن تحریم‌ها بر علیه برنامه مبهم هسته‌ای حکومت است بدون اینکه تقاضا و مطالبه‌ای برای تغییر عظمت طلبی اتمی نظام سیاسی مطرح شود".

سپس آقای افشاری دو رویکرد را مطرح کرد که مطابق اولی:

"رویکرد امریکا محور که با ظالمانه قلمداد کردن تحریم ها، نوک پیکان حملاتش را معطوف به امریکا کرده و بدون اینکه انتقادی جدی را متوجه جمهوری اسلامی نماید از امریکا می خواهد تحریم ها را بر دارد. غرب ستیزان و بخشی از جریان چپ، حد افراطی این رویکرد هستند که اساسا ریشه تحریم های موجود را در دشمنی امریکا با مردم ایران می دانند که هدف تضعیف ایران در برابر اسرائیل را دنبال می نماید. اشتراکات زیادی بین دیدگاه این بخش با راهبرد سیاست خارجی ستیزه جویانه حکومت وجود دارد. در اصل این جریان هر نوع برخورد تقابلی با غرب و ایجاد مقاومت در برابر گسترش نفوذ آن را امری مثبت تلقی می کند و به نفی ایدئولوژیک و مطلق تحریم ها می پردازد. رویکرد امریکا محور واکنش های بعد از انتخاب روحانی در خصوص تحریم ها را به منزله گسترش تنوع سیاسی رویکرد مورد حمایت خود قلمداد کرده و مدعی است تقاضا برای اقدام یک طرفه غرب در زمینه برداشتن تحریم ها تنها مورد حمایت نیرو های چپ و مذهبی نیست بلکه بخشی از لیبرال ها نیز در آن حضور دارند و یک حرکت فراگیر است. البته نوع نگاه و منطق کسانی که اخیرا کمپین ضد تحریم راه انداخته اند، تفاوت های زیادی با نگرش غرب ستیزانه دارد و از منظر دیگری خواهان رفع تحریم ها است. ضمن اینکه معلوم نیست خواست آنها از چه میزان حمایت در جامعه ایران برخوردار است".

آقای افشاری نمی گوید که آن 55 تن برای چه زندانی شده اند؟ برای این که "نوک پیکان حملاتشان را معطوف به امریکا کرده و بدون این که انتقادی جدی را متوجه جمهوری اسلامی نمایند"؟ خیر، اینطور نیست، هر چقدر هم که آقای افشاری و هم فکran ایشان مثل آقای کاظم علمداری و مجید محمدی و دکتر جمشید اسدی تلاش کنند که اینگونه وانمود کنند. مگر نه اینست که اینها بزندان رفته اند دقیقا بخاطر اینکه به آقای خامنه ای و حکومت او انتقاد کرده اند؟ مگر زندانیان از درون زندان ها بارها علیه حکومت و آقای خامنه ای بیانیه صادر نکرده اند؟ مگر نه اینست که هفت نفر از آنها از درون زندان از سپاه پاسداران به قوه قضائیه بخاطر کودتای انتخاباتی ۱۳۸۸ شکایت کردند، که البته بجایی نرسید؟ آیا دکتر حجاریان برای انتقاد از امریکا ترور و زندانی شد؟ آیا بر چسبی به نام غرب ستیز و امریکا ستیز درست کردن و مخالفان تحریم های اقتصادی را غرب ستیز و امریکا ستیز خواندن، نقد است یا برچسب زنی به آن همه استاد و زندانی و تخطئه آنها؟ مخالفت با تحریم ها هیچ ارتباطی با غرب ستیزی و ریاست جمهوری حسن روحانی ندارد، موضوع "جنبش ضد تحریم" و "مجازات جمعی مردم ایران از طریق شدیدترین تحریم های طول تاریخ است".

آقای افشاری در " تشریح رویکرد ایران محور " که مورد تأیید اوست، می گوید:

"این رویکرد معتقد است ریشه و علت اصلی مناقشه هسته ای و پیامد قهری آن در تحمیل تحریم ها به کشور، ماجراجویی هسته ای حاکمیت و مدیریت متوهمانه خامنه ای است. اقدامات مخفیانه، غیر قانونی و مبهم نظام در زمینه فعالیت های هسته ای باعث شده نگرانی هایی جدی پیرامون ماهیت و اهداف این فعالیت ها در داخل و خارج از کشور پیش بیاید. از سوی دیگر مرز بین فعالیت های صلح آمیز و نظامی در دکتترین هسته ای حاکمیت مشخص نیست و روندی تعمدی برای نا معلوم گذاشتن این مسئله قابل مشاهده است... در چنین شرایطی حاکمیت با اهدافی موهوم و به خاطر نیل به برتری طلبی خیال پرورانه در منطقه و جهان، منافع ملی و زندگی مردم ایران را به خطر انداخته است. حاکمیت حاضر شده است برای

تولید سوخت هسته ای که در ایران صرفه اقتصادی ندارد، زیر ساخت های اقتصادی و اجتماعی کشور را در معرض نابودی قرار دهد و کمبود های جدی در مسیر خدمات درمانی و دارویی پدید آید... از این رو جریان ایران محور در الغاء تحریم ها معتقد است پایان بخشی به مجازات های جمعی یاد شده مستلزم توقف فوری ماجراجویی هسته ای است و نیرو های جامعه مدنی و دلسوزان کشور باید تلاش شان را بر مخالفت با سیاست هسته ای غلط حکومت متمرکز سازند. دیدگاه ایران محور، رفع تحریم ها را از منظر منافع ملی، واقع گرایی سیاسی، تعامل با نظام قوانین بین المللی، نگرش غیر ایدئولوژیک و خطرات دستیابی احتمالی حکومت به جنگ افزار های اتمی برای مردم و کشور دنبال می نماید".

صرف نظر از ادعای بی اساس آقای افشاری در مورد "اقدامات غیر قانونی" حکومت در مورد برنامه هسته ای، که ناشی از عدم دانش ایشان در مورد تعهدات ایران در قبال برنامه هسته ای خود می باشد، سه نکته راجع رویکرد "ایران محور" ایشان قابل ذکر است.

**اول**، به عقیده نگارنده "ایران محور" نامیدن این رویکرد کاملاً غلط است. از لحاظ حقوقی، به تصدیق بسیاری از متخصصین حقوق بین الملل، حق کاملاً با ایران است. بر خلاف ادعاهای آقای افشاری و همفکران، مساله حتی امنیتی نیز نیست. دعوا بر سر حفظ هژمونی آمریکا و اسرائیل در منطقه است. یک ایرانی که قادر باشد به منظور دفاع از خود یک نیروی بازدارنده هسته ای را در مدت کوتاهی بسازد، غیر قابل حمله خواهد بود، و در نتیجه این هژمونی از میان خواهد رفت. رهبران جمهوری اسلامی هر چه باشند، احمق نیستند. آنها به خوبی میدانند که هر گونه ماجراجوی هسته ای به سرعت به واکنش هسته ای آمریکا و اسرائیل منجر خواهد شد که قادر خواهند بود ایران را ده ها بار با نیروی هسته ای خود نابود کنند.

**دوم**، آقای افشاری از کدام "ماجراجویی هسته ای"، "نظامی" و "خطرات دستیابی احتمالی حکومت به جنگ افزار های اتمی" حرف می زند؟ کل مشاجره کنونی آمریکا بر سر غنی سازی اورانیوم ۲۰ درصدی توسط ایران است، که تازه این کار کاملاً قانونی و در چارچوب قرار داد ان پی تی است، مگر این که برخلاف "قوانین" بر خلاف زورگویی بنجامین نتانیاهو باشد که آقای افشاری با اینگونه مواضع خود جایگاه بسیار خوبی در کنار ایشان دارد. بر مبنای چه تحلیلی غنی سازی اورانیوم ماجراجویی هسته ای است؟ اگر چنین است تمامی کشورهایایی که در حال غنی سازی اورانیوم هستند، در حال "ماجراجویی هسته ای" اند. رهبران جمهوری اسلامی هر چه باشند، احمق نیستند. آنها به خوبی میدانند که هر گونه ماجراجویی هسته ای به سرعت به واکنش هسته ای آمریکا و اسرائیل منجر خواهد شد که قادر خواهند بود ایران را ده ها بار با نیروی هسته ای خود نابود کنند. این هم شبیه اغراق های عظیم آقای افشاری، اگر نگوئیم دروغ گویی، در بیانیه دو سال قبل است.

**سوم**، آقای افشاری صحبت از "تعامل با نظام قوانین بین المللی" در مورد برنامه هسته ای میکنند. جمهوری اسلامی هم مدعی است که حاضر به سازش براساس قوانین بین المللی (قرار داد ان پی تی) است، اما اسرائیل ان پی تی و دیگر قوانین بین المللی را قانون نمی داند؛ قانون از نظر اسرائیل و طرفداران ایرانی آن چیزی است که نتانیاهو وضع می کند. سپس آقای افشاری به تناقض گویی افتاده و می نویسد:

"غرب و جامعه جهانی دستیابی جمهوری اسلامی به فناوری های حساس هسته ای را خط قرمز خود می پندارد و برای جلوگیری از این مساله مصمم و جدی است".

پس به گفته آقای افشاری دعوا بر سر سلاح های هسته ای نیست، بلکه اصولاً ایران مجاز به استفاده صلح آمیز از فناوری هسته ای نیست و **این** "خط قرمز" دولت های غربی است. آقای افشاری بدون محکوم کردن مجازات جمعی مردم ایران توسط دولت آمریکا به دلیل غنی سازی اورانیوم، از مخالفان مجازات مردم ایران می خواهد تا فقط جمهوری اسلامی را محکوم کنند. بعد چنین نتیجه می گیرد که اگر فقط مجازات جمعی مردم ایران توسط آمریکا و دولت های غربی را محکوم کنند، مورد "سوء استفاده نیروهای ولایت مدار برای پیشبرد ماجراجویی هسته ای" قرار گرفته اند که توهینی بیش نیست. ایشان می گویند:

"کمپین ضد تحریم و تلاش برای رفع تحریم ها اقدامی ارزشمند است اما لازمه این کار تغییر سیاست های هسته ای حکومت و حداقل تعلیق موقت غنی سازی با غلظت بالا است. پس از تحقق این خواست، آنگاه غرب باید به اقدام متناسب با گام های حکومت روی آورد و بخصوص پس از احراز دوری ایران از فعالیت های حساس اتمی به تحریم ها پایان دهد. الغاء تحریم های شورای امنیت سازمان ملل فرایندی زمان بر است اما تحریم های یک جانبه آمریکا می تواند سریع تر برداشته شود. در این راستا راهبرد تعلیق غنی سازی اورانیوم با غلظت بالا در برابر تعلیق تحریم ها، راهکاری مفید و موثر برای گشودن قفل هسته ای است. از نیرو های جامعه مدنی، زندانیان سیاسی و فعالان دموکراسی خواه که دلسوزانه خواهان رفع تحریم ها شده اند انتظار می رود به دفاع از راهبرد تعلیق در برابر تعلیق بپردازند و نگذارند برخورد یکجانبه با مساله و مخاطب صرف قرار دادن دولت آمریکا موجب سوء استفاده نیرو های ولایت مدار برای پیشبرد ماجراجویی هسته ای شود".

اگر کمپین ضد تحریم ارزشمند است، چرا خود آقای افشاری به آن نپیوسته اند که هیچ، به بانیان آن حمله هم میکنند؟

نگارنده خود معتقد است که حال که ایران به اندازه کافی سوخت راکتور تحقیقاتی تهران را، که اورانیوم غنی شده در سطح ۲۰ در صد است، برای سالها فراهم کرده است، میتواند در برابر اقدامی در همان سطح از نظر اهمیت در مورد تحریم ها، غنی سازی در این سطح را برای مدتی طولانی متوقف کند. حتی ایران خود چنین پیشنهادی را برای مدت کوتاهتر مطرح کرده است. ولی، مساله اینجاست که آمریکا که خواهان انجام چنین کاری از طرف ایران است، حاضر نیست اقدامی مهم در مورد تحریم ها در برابر این تعلیق انجام دهد. پیشنهاد آمریکا فروش قطعات یدکی برای هواپیماهای قدیمی ایرانی است که از اروپا و آمریکا خریداری شده اند و نه، بعنوان مثال، رفع تحریم از بانک ها و مؤسسات مالی ایران. کدام دولتی در مذاکرات حساس خود مهمترین برگ برنده خود را در برابر تقریباً هیچ واگذار می کند، آنهم پس از تحمل اینچنین تحریم های کمر شکنی؟ بی اساس و بی مایه سخن گفتن، و کاملاً یک جانبه ادعا کردن هم حدی دارد.

آیا آقای افشاری نمی داند که تحریم های فلج کننده ی آمریکا بر ضد عراق موجب کشته شدن نیم میلیون کودک خردسال عراقی شد. به گزارش [یونیسف](#)، نه چپ‌ها و "آمریکا-ستیزان"، تحریم های فلج کننده ی اقتصادی عراق تا سال ۱۹۹۹ موجب مرگ پانصد هزار کودک زیر پنج سال عراقی شد. وقتی خانم لسلو استاهل از تلویزیون سی.بی.اس. و برنامه سیکستی مینتس از خانم مدلین آلبرایت وزیر امور خارجه آمریکا پرسید: "ما شنیده ایم که نیم میلیون کودک عراقی مرده اند. این بیشتر از تعداد کودکان کشته شده در هیروشیماست. آیا این هزینه ارزشش را دارد؟" خانم آلبرایت در پاسخ گفت، **این انتخاب بسیار سختی است، اما فکر می کنیم که ارزشش را دارد. فیلم را بنگرید** که خانم آلبرایت با چه آرامشی از ارزش کشته شدن نیم میلیون کودک عراقی سخن می گوید، و آقای افشاری می‌خواهند اپوزیسیون ایرانی با چنین سیاست‌هایی "همسو" شود.

نکته مهم دیگر در این است که دادگاه‌های اتحادیه اروپا تحریم‌های اتحادیه را یکی پس از دیگری غیر قانونی اعلام کرده و دستور متوقف شدن آنها را داده‌اند. در [آخرین تحول تحریم‌ها بر ضد شرکت‌های کشتیرانی ایران لغو شده](#) است. ولی طرفداران تحریم همچنان بر قانونی بودن آنها، و همچنین ادامه آنها پای فشاری میکنند.

## جنبش سبز در تقابل استراتژیک با آقای روحانی؟

از ماه خرداد که آقای حسن روحانی به ریاست جمهوری ایران رسیدند، موقوفه ملی برای دموکراسی یا همان [ند بارها ادعا کرده است](#) که آقای روحانی با احمدی‌نژاد تفاوت چشمگیری ندارد، و البته آقای افشاری در مورد آقای روحانی هم درست "همسو" با سازمان ند، همان سازمانی که چند ماه در آنجا بودند، عمل می کند. ایشان در [یکی از آخرین مقالات خود در روز آنلاین](#) آقای روحانی را در تقابل استراتژیک با جنبش سبز قرار می دهد. منتها برای توجیه حملات خود جنبش سبز را در برابر ایشان قرار میدهند. آیا آقایان موسوی و کروبی رهبران جنبش سبز و زندانیان سیاسی چهره های شاخص این جنبش نیستند؟ مواضع آقای افشاری در دفاع از خشونت در لیبی و سوریه، حمایت از تحریم بر ضد ایران و جمهوری اسلامی را خطری برای کلّ جهان جلوه دادن که معنی دیگری بجز دفاع از جنگ ندارد، همسویی با دولت جورج بوش، مخدوش کردن معانی خائن و دولت متجاوز و موضوع‌های دیگر که در این مقاله طرح شد، چه ربطی به جنبش سبز و بیانیه های آقایان موسوی و کروبی دارد؟ آقای افشاری که هر اصلاح طلب منتقد سیاست‌های آمریکا در خاور میانه و شمال آفریقا را غرب ستیز و آمریکاستیز و همسو با جمهوری اسلامی ارزیابی میکنند، چطور شد از همان زندانیان سیاسی که شخصیت‌های مهم جنبش هستند و بسیاری از آنها، اگر نه تمامی آنها، منتقد همان سیاست‌ها هستند ظاهراً دفاع میکنند؟

جنبش سبزی که رهبرانش آقایان موسوی و کروبی هستند، "همسو" با افراطی ترین جنگ طلبان آمریکایی و اسرائیلی نیست. نگارنده، همانطور که بارها در مصاحبه‌ها و مقالات ذکر کرده، آقای روحانی را نماینده جنبش سبز نمیداند، ولی در عین حال چندین گزارش معتبر حاکی از آن هستند که آقایان اکبر هاشمی رفسنجانی و روحانی در تلاش هستند که رهبران جنبش سبز را از حصر خانگی رها کنند، و در

اولین نشانه از این تلاش دکتر محمد تقی کروی گزارش داد که موضوع حصر به شورای امیت ملی فرستاده شده است. در ۱۸ سپتامبر ۱۱ نفر از زندانیان سیاسی، از جمله خانم نسرین ستوده، هم آزاد شدند.

سخنان آقای روحانی در مورد "اردو کشی خیابانی" جنبش سبز در ۱۳۸۸ مورد انتقاد بوده و هست، ولی همانطور که در فارسی می‌گوییم، "عیش را گفتم، حسنش را هم بگو." اگر این تلاش‌ها موفق شوند، امثال نگارنده، ضمن حفظ مواضع انتقادی خود نسبت به آقایان رفسنجانی و روحانی، از اینکار ایشان تقدیر نیز خواهند کرد.

آقای روحانی رئیس جمهور کشوری شده که با احتمال جنگ (تجاوز خارجی با همراهی برخی نیروهای همسو)، "شدیدترین تحریم هایی که در طول تاریخ علیه کشوری وضع شده"، رکود تورمی، و صدها معضل دیگر دست به گریبان است. آقای افشاری می‌خواهند که آقای روحانی رهبر اپوزیسیون باشد، آن هم در شرایطی که کلیه نهاد هائیکه توسط آقای خامنه‌ای و سپاه کنترل میشوند علیه او هستند. آقای روحانی برای حل این مشکلات چه باید بکنند؟ باید از همان روز اول شمشیر را از رو ببندد؟ او آقای علی شمخانی را دبیر شورای عالی امنیت ملی کرد که در اوج جنبش سبز سیمای جمهوری اسلامی هرچه کرد نتوانست لفظ "فتنه" را از زبان او علیه سبزه‌ها بیرون کشد. واضح است که برای دموکراسی خواهان آزادی همه زندانیان سیاسی مطالبه ای اساسی و حقوق بشری است که اگر آقای روحانی آن را به انجام رساند، همه قدردان او خواهند بود. اما برای جنگ طلبان، آزادی زندانیان سیاسی، بازگشایی خانه سینما، راه افتادن روزنامه های جدید، فعال شدن دانشگاه ها، و هر گام دیگری به سود دموکراسی و حقوق بشر واقعی هستند که با چهره هولناکی که جنگ طلبان از ایران برای توجیه حمله نظامی ساخته‌اند "تقابل استراتژیک" دارد. مهندس موسوی سال ها قبل از زندانیان سیاسی برجسته علیه تحریم های ظالمانه اقتصادی موضع گیری کرد. در مورد پرونده هسته ای هم وقتی دولت احمدی نژاد می خواست توافقی صورت دهد، آقای موسوی به شدت علیه آن موضع گیری کرد و آن را خائنانه خواند. آیا اینها مواضع آقای افشاری است؟

به یاد آوریم سخن مهم آقای موسوی را که در ۵ شهریور ۱۳۸۹ گفت، "امروز در سطح جهان بدخواهان ملت ما بر طبل خشونت و تجاوز می‌کوبند و مشخص است که در پیشبرد این دغدغه شوم رژیم صهیونیستی نقش بارزی دارد..... آنچه مربوط به جنبش سبز است **واکنش به هرگونه تهدید از سوی پیگانگان** با حفظ حد و مرز با اقتداگرایان است. همه ما به صورت بی پرده و صریح از منافع ملی خود دفاع خواهیم کرد".

مهندس موسوی در آخرین روز قبل از حبس خانگی خود در پیامی به مردم گفت:

" ملت شریف ایران، سلام و درود بر شما. پس از راهپیمائی شکوهمند شما در روز ۲۵ بهمن، این دستاورد بزرگ ملت و جنبش سبز که با شرکت همه قشرهای مردم از مردان و زنان سلحشور جامعه، در مقابل ناباوری بسیاری از بدبینان و اقتدار گرایان شکل گرفت، جنبش شکوهمند شما ازدو سو مورد تهاجم قرار گرفته است: از یک سو مورد تهاجم اقتدار گرایانی که چشم به پست و مقام زر و زور در آینده دارند و از سوی دیگر تلاش پیگانگان و موج سواران بین المللی برای پی گرفتن مطامع خود بوده است



که هر دو تلاش کرده اند که جنبش را به صهیونیسم و امریکا و اذنبان آنان منتسب کنند. این در حالی است که افتخار بزرگ جنبش سبز در استقلال و تکیه آن بر نیروی عظیم ملت بوده است. جنبش سبز همواره با بیگانگان فاصله داشته است."

میرحسین بطور صریح در بیانیه ۱۷ می نویسد:

"بنده و دوستان عزیزم که امروز بسیاری از آنها در زندانها محبوس هستند پای بندان سرسخت استقلال کشور هستیم ... " و در دفاع از این استقلال در بیانیه یازدهم از کسانی نام می برد که به دروغ جنبش سبز را اغتشاشگر و وابسته به بیگانه معرفی می کنند، در عین اینکه خود "... عملشان در راستای ایجاد هرج و مرج در کشور؛ تضعیف نظام و منافع بیگانگان است ...". در ادامه همین بیانیه میرحسین می نویسد که "دشمن خارجی با همراهی یاران جاهل و طماع خود در داخل بر آنست که مطالبات این حرکت عظیم خودجوش را به خوارج بیرون از نظام نسبت دهد و حتی الله اکبرهای از دل برآمده شما را چون قرآنها سر نیزه معرفی کند" در مقابل راه مقابله با آن اینگونه معرفی می کند که "بر ماست که با رفتار و گفتار خود این توطئه شوم را خنثی نماییم" و در جای دیگر، در بیانیه نهم با تاکید بر خاستگاه کاملاً داخلی داخلی این جنبش هشدار می دهد که "ماجرای ما، هر چقدر تلخ، یک اختلاف خانوادگی است که اگر خامی کنیم و بیگانگان را در آن دخالت دهیم به زودی پشیمان خواهیم شد".

## نکته پایانی

پس از انتشار نامه 55 زندانی، نامه حمایت ۴۶۶ دانشجو و استاد ایرانی از آن، و حمایت شخصیت های برجسته داخلی از جنبش ضد تحریم، آقایان کاظم علمداری و مجید محمدی و علی افشاری همه آنان را غرب ستیز و آمریکا ستیز خواندند. اینان که مستقیم یا غیر مستقیم، آگاهانه یا ناخود آگاه، طرفدار جنگ و حمله نظامی به سوریه و لیبی و تحریم ایران که خود جنگ اقتصادی است، هستند، ناتوانی خود در بحث استدلالی با مخالفان جنگ و تحریم را با بر چسب ها و دشنام هایی چون آمریکا ستیز و غرب ستیز جبران می کنند. اگر بر چسب غرب ستیزی و آمریکا ستیزی پایه درستی دارد چرا در یک بحث نظری دقیقاً نمی گویند چه رویکردی، یا نظراتی، یا واکنش هایی، با چه ویژگی هایی آمریکا ستیزانه است؟ هرگونه انتقادی از غرب و آمریکا به سرعت از طرف این گروه "همسوی" با، و مدیون آمریکا، غرب ستیزی و آمریکا ستیزی نامیده می شود. نتیجه این فحاشی ها چه بوده است؟ غیر از این بوده است که در حالیکه در گذشته این جماعت فقط چند نفری را غرب ستیز و آمریکا ستیز می خواندند، اکنون مجبورند مهمترین زندانیان سیاسی، شخصیت ها سیاسی برجسته داخلی، و تعداد زیادی از دانشجویان و اساتید ایرانی دانشگاه های آمریکا را که همگی مخالف تحریم های اقتصادی و حمله نظامی، و تجاوزات استعماری و امپریالیستی هستند و مدافع استقلال ایران، غرب ستیز و آمریکا ستیز بخوانند؟ پس دین اینان به آمریکا و فعالیت های "همسویانه" آنها نتیجه معکوس داشته و به سود بسط غرب در میان مخالفان جمهوری اسلامی منتهی نشده است.

در واقع پس از غرب ستیز و آمریکا ستیز خواندن "جنبش ضد تحریم" توسط این سه تن، صدها تن دیگر از اقتصاد دان ها، حقوق دانان و روزنامه نگاران برجسته داخلی به این جنبش پیوسته و از همکاران خود در جامعه جهانی خواسته تا به آنان بپیوندند. آنان به دولت های غربی گفتند:

"این تحریمها نه تنها کمکی به صلح‌آمیزتر شدن روابط بین‌المللی نمی‌کند، بلکه با آثار فاجعه‌بار انسانی خود بر تیرگی روابط می‌افزاید... محروم کردن شهروندان ایرانی از تجارت آزاد ناقض حقوق اولیه انسانی آنها است. به گروگان گرفتن نیازهای اولیه حیاتی ایرانیان از جمله کودکان، سالخورده‌گان، بیماران و بسیاری دیگر از گروه‌های آسیب‌پذیر که به دلیل توقف نقل و انتقال وجوه و حمل کالا به وجود آمده و وارد آوردن لطمات "قطعی" جبران‌ناپذیر انسانی به مردم، در مقابل آسیب "احتمالی" بررسی نشده مورد ادعا، از نظر وجدان بشری به هیچ وجه توجیه‌پذیر نیست. ادامه وضع موجود مطمئناً فجایع انسانی بزرگی را در پی خواهد داشت که بدون تردید، آیندگان پیامدهای ناگوار آن را بر دولت‌های به‌کارگیرنده این تحریم‌ها نخواهند بخشید. ذکر کامل همه موارد در این نامه کوتاه امکان‌پذیر نیست و تنها می‌توان به آسیب‌های گسترده‌ای اشاره کرد که در چند ماه اخیر متوجه عمل‌های جراحی در بیمارستان‌ها و تامین دارو برای بیماری‌های خاص شده است".

نگارنده نه ارتباط خاصی با آقای افشاری داشته، و نه خود را به شخصیتی چه در ایران چه در خارج از ایران "چسبانده" است، بلکه یک شخصیت مستقل بوده است، و نیازی هم به "چسباندن" ندارد. آنهایی خود را به این و آن، و یا این یا آن سازمان آمریکایی می‌چسبانند و سخنگوی آنها در میان ایرانیان میشوند، که نیازمند بورسیه، شغل، پول و بودجه برای فعالیت‌های خود هستند. حمایت نگارنده از شخصیت‌های اصلاح طلب داخل کشور هم به معنی حمایت از تمامی مواضع آنها نیست، بلکه حمایت از وطن دوستی، مخالفت با تحریم، مخالفت با جنگ و غیره آنها است. این سری مقاله هم با هدف روشنگری در مورد مواضع یکی از فعالترین چهره‌های سیاسی ایرانی در آمریکا بوده است و بس. چون همفکر و مدافع آقای افشاری، که از بی‌مایگی و بخاطر انحراف از اصل انتقادات در مورد "چسباندن" سخن گفته بودند، پیشنهاد نگارنده به آقای افشاری این است که ایشان نیز خود را به جنبش سبز "نچسبانند." در عین حال "چسبیدن" افراطی‌ترین شخصیت‌های ایرانی "همسو" با لابی جنگ در آمریکا به متفکر برجسته دکتر عبدالکریم سروش باعث تخریب ایشان خواهد شد.

دکتر محمد سهیمی، [استاد دانشگاه کالیفرنیا ی جنوبی](#) و سر دبیر وبسایت [اخبار ایران و گزارش‌های خاور میانه](#)، تحلیلگر مسائل ایران می‌باشد که مقاله‌های او در ۱۵ سال گذشته در بسیاری از نشریات و وبسایت‌های انگلیسی به چاپ رسیده است.